

## تأثیر تحولات ژئوپلیتیک اوکراین بر امنیت روسیه از منظر ژئوپلیتیک انتقادی

محمد حسن شیخ‌الاسلامی<sup>۱</sup>

صارم شیراوند<sup>۲</sup>

گرایش‌های سیاسی جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی، پس از فروپاشی در سه دسته «گرایش به مرکز و پیگیری سیاست‌های هم‌سو با روسیه مثل بلاروس»، «پیگیری سیاست بینابین» و «سیاست‌های ضدروسی و همسو و نزدیک به غرب» قابل تقسیم است. اوکراین در دوران پسا شوروی نظریه اهمیت ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک آن به یک حوزه کشمکش میان غرب و روسیه مبدل شده است. درگیری و کشمکشی که شکاف‌های هویتی اوکراین بسترساز ورود قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای به آن شده است و معمای امنیتی و عدم قطعیت در روابط قدرت‌های بزرگ نیز به‌عنوان پیامد ساختار آنارشیک نظام بین‌المللی بر پیچیدگی‌های آن افزوده است. سوال مقاله این است که چرا و چگونه اوکراین در بینش ژئوپلیتیک و سیاست امنیتی فدراسیون روسیه دارای نقشی مهم است؟ و اساساً چرا امنیت روسیه متأثر از تحولات ژئوپلیتیک اوکراین است؟ فرضیه مقاله عبارت است از اینکه روسیه در سیاست‌گذاری امنیتی خود در جهان پساتاریخی، همچنان بر دو عنصر ذهنیت تاریخی و ژئوپلیتیک تأکید دارد به‌همین دلیل کدهای ژئوپلیتیک مناطق پیرامونی (خارج نزدیک) را با منافع خود تعریف می‌کند و امنیت خود را طبق نظم ژئوپلیتیک مطلوب خود تعریف می‌کند، لذا روس‌ها به اوکراین نگاه محوری دارند، انتخاب کدهای ژئوپلیتیک غرب‌گرا، باعث کاهش قدرت و تنزل جایگاه بین‌المللی روسیه در نظام بین‌الملل و ورود غرب به حوزه سنتی ژئوپلیتیک این کشور و در نهایت تهدید جدی برای امنیت ملی آن می‌گردد و از طرفی دیگر، قرارگیری اوکراین در مدار ژئوپلیتیک روسیه به‌معنای وجود یک منطقه حائل جهت جلوگیری از گسترش تهدیدهای امنیتی با محوریت غرب، علیه جایگاه و نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور است.

**واژگان کلیدی:** اوکراین، روسیه، امنیت و ژئوپلیتیک انتقادی.

<sup>۱</sup> نویسنده مسئول، دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: mhsheikh@gmail.com

<sup>۲</sup> دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات اوراسیا، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: sarem\_shiravand@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۵/۲۴ و تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳

## مقدمه

برای تحلیل و تبیین رفتار سیاست خارجی دولت‌ها باید نقاط عمل تکرارپذیر و همچنین دغدغه‌ها و اهداف اعلانی و اعمالی آنها را مدنظر قرارداد. در واقع برای ترسیم مختصات رفتار یک بازیگر در عرصه سیاست خارجی، مطالعه و بررسی فرایند تعاملات و کنش و واکنش‌های آن بازیگر با عناصر محیطی در سطوح مختلف داخلی، منطقه‌ای و جهانی بسیار مهم می‌باشد. از طرفی باید به این نکته مهم اذعان داشت که عنصر قدرت در شکل دادن به الگو، ماهیت رابطه و نگرش بازیگران نسبت یکدیگر، متجلی می‌شود. در این میان، عنصر ژئوپلیتیک، نقش بستر ساز و زمینه‌ساز را ایفا نموده و انگیزه‌های لازم برای شکل‌گیری اراده سیاسی رابطه، تجلی فضایی رابطه و نیز اثرگذاری بر سطح قدرت بازیگر و کنش‌گر را موجب می‌شود. در این صورت است که روابط ژئوپلیتیک میان کنشگران به صورت تعامل، رقابت، تقابل، سلطه و نفوذ شکل می‌گیرد. این الگوها اساسا پویا هستند و دوره ثبات یا تحول آنها تابعی از نحوه ترکیب عناصر ژئوپلیتیک می‌باشد. با نگاهی به نظام ژئوپلیتیک جهانی، مشاهده می‌شود که این نظام با ویژگی‌های متنوع خود، زمینه کشمکش و رقابت بین قدرت‌ها و بازیگران و بازی‌های ژئوپلیتیک بین کنشگران عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در سطوح گوناگون منطقه‌ای، پیرامونی و جهانی است. ساختار نظام ژئوپلیتیک به صورت سلسله مراتبی می‌باشد و هرکنش‌گر بر اساس ظرفیت قدرت ملی و وزن ژئوپلیتیک خود در این نظام می‌کوشد تا با در اختیار گرفتن حوزه نفوذ و قلمرو اثرگذاری وسیع‌تر، وزن و منزلت ژئوپلیتیک خود را تقویت کرده و در نتیجه موقعیت و جایگاه خود را در ساختار مزبور ارتقا بخشد. به ویژه با در نظر گرفتن این مسأله که هسته مرکزی ژئوپلیتیک، قدرت ملی و کنترل سرزمین است. بنابراین واحدهای سیاسی در پی این هستند که بیش از دیگران بتوانند توانایی‌های خود را در مناطق وسیع‌تری اعمال نمایند تا به‌عنوان بازیگری مسلط در تاریخ نظام بین‌الملل قلمداد شوند.

نظام ژئواستراتژیک پس از جنگ سرد، مبین این نکته است که کسب قدرت، جوهر تمام پارادایم‌های ژئوپلیتیک سنتی تا انتقادی است. روسیه پساشوروی در نظام متحول شونده پسا جنگ سرد در تلاش بوده است تا استراتژی و کدهای ژئوپلیتیک، مناطق پیرامون خود از جمله اوراسیای مرکزی را در راستای منافع جهانی خود تعریف نماید. سیاست خارجی روسیه در دوران پسا جنگ سرد همراه با تغییرات الگویی ناشی از دگرگونی در

ساختار نظام بین‌الملل می‌باشد. در هر ساختار بین‌الملل شکل خاصی از تعامل میان کنشگران وجود دارد. در نتیجه تغییرات الگویی، چگونگی توزیع قدرت بین بازیگران با تغییرات وسیع و گسترده‌ای همراه شده و از دیگر سو، چگونگی تعامل و رفتار بازیگران گوناگون از جمله کنش‌های روسیه نیز تکامل می‌یابد. روسیه با یک احساس نوستالوژیک نسبت به دوران جنگ سرد در پی بازسازی چهره ابرقدرتی گذشته خود در برابر ایالات متحده آمریکا در قالب نظم موازنه محور است (Mills and Smith, 2014 September).

روسیه به‌عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی در پی حفظ محیط سنتی خود بوده و از آن تحت عنوان خارج نزدیک<sup>۱</sup> یاد می‌نماید. بنابراین، روسیه با نفوذ هر قدرت دیگری در منطقه خارج نزدیک مخالف و آن را تهدیدی برای منافع و امنیت ملی خود قلمداد می‌کند. گرایش‌های سیاسی جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی، پس از فروپاشی در سه دسته، «گرایش به مرکز و پیگیری سیاست‌های هم‌سو با روسیه مانند بلاروس»، «پیگیری سیاست بینابین» و «سیاست‌های ضدروسی و هم‌سو و نزدیک به غرب» قابل تقسیم است. در سیاست خارجی روسیه عنصر ژئوپلیتیک همچنان از جایگاه برجسته و بسیار مهمی برخوردار است. اوکراین کشوری است که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای روسیه از نظر ژئوپلیتیک و نیز ژئواستراتژیک دارای مطلوبیت راهبردی است. از آنجا که کشورها بازیگران مستقلى در عرصه سیاست خارجی هستند، توان بازیگری آنها ریشه در بافت‌های ژئوپلیتیک آنها دارد که این بافت‌ها خود در سطحی ریزتر مشتمل بر چندین ژنوم<sup>۲</sup> هستند. بر این اساس رفتار سیاسی یک کشور در عرصه فرامرزی، منطقه‌ای و جهانی برگرفته از عنصر ژئوپلیتیک و اهداف معطوف به آن است. شناخت ماهیت ژئوپلیتیک یک کشور به درک و تحلیل نوع رفتار و کنش‌های ژئوپلیتیک آن کمک خواهد کرد.

اوکراین به‌عنوان دومین جمهوری بزرگ شوروی در ۲۴ اوت ۱۹۹۱ به استقلال رسید. از همان ابتدا ملی‌گراها به رهبری کراچوک<sup>۳</sup> اداره و هدایت سیستم اوکراین را به عهده گرفتند و به استقلال سیاسی و اقتصادی و عدم وابستگی به روسیه تأکید کردند. همچنین ملی‌گراها اوکراین را به‌عنوان یک کشور اروپایی فهم می‌کردند، لذا نزدیکی به غرب را در

---

<sup>۱</sup>. Near Abroad

<sup>۲</sup>. Genome

<sup>۳</sup>. Crachok

دستورکار خود قرار دادند. هرچند در پایان دوره کراچوک این سیاست چندان موفق نشد و موجبات انزوای بیشتر اوکراین در منطقه و نظام بین‌الملل را فراهم نمود. از مهم‌ترین مسائل سیاست خارجی اوکراین در دوران پس از استقلال می‌توان به خلع سلاح هسته‌ای این کشور، شکل‌گیری کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، اختلافات اوکراین با روسیه بر سر ناوگان دریای سیاه و جزیره کریمه، مسأله انرژی و صدور گاز روسیه به اروپا از طریق اوکراین اشاره نمود. با گذشت زمان و فاصله گرفتن از سال‌های اولیه استقلال، احساسات ضدروسی رو به کاهش نهاد و بی‌طرف‌ها به رهبری لئونید کوچما<sup>۱</sup> در انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۹۴ به پیروزی رسیدند. استراتژی کوچما در سیاست خارجی برقرار نوعی توازن بین غرب و روسیه بود.

با گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به شرق و همزمان نفوذ آمریکا در کشورهای حاشیه روسیه، رهبران مسکو از هر طرف تحت فشار قرار گرفتند. در سال ۲۰۰۴ و با ابطال نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری اوکراین که برنده آن ویکتور یانوکویچ<sup>۲</sup> روس‌گرا بود رأی دیوان عالی این کشور به نفع ویکتور یوشچنکو<sup>۳</sup> غرب‌گرا صادر شد. از زمان وقوع انقلاب نارنجی اوکراین در سال ۲۰۰۴ این به محور جریان‌های لیبرالیستی غرب‌گرا در مقابل روسیه اقتدارگرا و همکار استراتژیک ناتو در جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع مبدل شد. از مهم‌ترین الویت‌های غرب‌گرایان در سیاست خارجی، پیوستن به ناتو و فراهم کردن شرایط برای پیوستن به اتحادیه اروپا بوده است. ناتو در واقع، اوکراین را گزینه نخست مرحله بعد گسترش ناتو به شرق قلمداد نموده است. دولت کی‌یف در ماه آوریل سال ۲۰۰۵ مذاکرات گسترده‌ای را انجام داد. این در حالی است که علاوه بر آمریکا، همسایگان اوکراین در شرق اروپا هم خواهان مشارکت این کشور در جامعه اروپا هستند و از عضویت کی‌یف در ناتو حمایت می‌نمایند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه و آمریکا درگیر رقابت بر سر نفوذ در حوزه خارج نزدیک روسیه شده‌اند. از دیدگاه روسیه، گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به شرق با هدف تحدید نفوذ منطقه‌ای روسیه در منطقه اوراسیا می‌باشد. روسیه بر این باور است که در پس سیاست گسترش به شرق ناتو، اتحادیه اروپا و نیز انقلاب‌های رنگی در منطقه قفقاز و آسیای مرکزی، افزایش نفوذ و قدرت آمریکا در حوزه ژئوپلیتیک روسیه و

---

<sup>۱</sup>. Leonid Kuchma

<sup>۲</sup>. Victor Yanukovich

<sup>۳</sup>. Victor Yuchengco

درعین حال کاهش نفوذ و قدرت روسیه در این حوزه، نهفته است. تلاش‌های ایالات متحده آمریکا برای ورود اوکراین به ناتو در سال ۲۰۰۸ با اعلام موضع رسمی آمریکا کلید خورد و از طرفی تلاش‌های اروپا برای ورود اوکراین به اتحادیه اروپا که اوج آن توافقنامه ۲۵ فوریه ۲۰۱۳ بود، نگاه تاریخی روسیه با اوکراین را فرصت‌پایه سازی مجدد اعطا نمود و روس‌ها در چارچوب یک قرائت متنی و تاریخی، سیاست‌های اوکراینی خود را تشکیل دادند.

بر این اساس اوکراین به یک حوزه کشمکش میان غرب و روسیه برای افزایش نفوذ منطقه‌ای مبدل شده است. درگیری و کشمکشی که شکاف‌های هویتی اوکراین بستر ساز ورود قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای به آن شده است و معمای امنیتی و عدم قطعیت در روابط قدرت‌های بزرگ نیز به‌عنوان پیامد ساختار آنارشیک نظام بین‌المللی بر پیچیدگی‌های آن افزوده است. از آنجا که تحولات ژئوپلیتیک اوکراین، پیامدهای بیرونی برای روسیه، آمریکا و متحدین اروپایی آن خواهد داشت، هر کدام از این بازیگران بر اساس منافع خود، وارد مسائل و تحولات مربوط به این کشور شده‌اند. سوال مقاله عبارت است از اینکه چرا و چگونه اوکراین در بینش ژئوپلیتیک و سیاست امنیتی فدراسیون روسیه دارای نقش مهم و حائز اهمیت است؟ و اساساً چرا امنیت روسیه متأثر از تحولات ژئوپلیتیک اوکراین است؟ فرضیه مقاله عبارت از اینکه روسیه در سیاست‌گذاری امنیتی خود در جهان پساتاریخی، همچنان بر دو عنصر ذهنیت تاریخی و ژئوپلیتیک تأکید دارد به همین دلیل کدهای ژئوپلیتیک مناطق پیرامونی (خارج نزدیک) را با منافع خود تعریف می‌کند و امنیت خود را در چارچوب یک نظم ژئوپلیتیک تعریف می‌کند و از طرف دیگر فرصت برای سلطه و بسط سلطه فرامرزی را در چارچوب نظم ژئوپلیتیک مطلوب خود ممکن می‌داند، بر این اساس، روس‌ها در هر صورت چه خواهان توازن با غرب باشند و چه هژمونی منطقه‌ای اوراسیا، الزاماً به اوکراین نگاه محوری دارند چرا که حرکت اوکراین به سمت ژئوپلیتیک غرب (به‌عنوان مدخل ورود به روسیه) و انتخاب کدهای ژئوپلیتیک غرب‌گرا، باعث کاهش قدرت و تنزل جایگاه بین‌المللی روسیه در نظام بین‌الملل و ورود غرب به حوزه سنتی ژئوپلیتیک این کشور و در نهایت تهدید جدی برای امنیت ملی آن، می‌گردد و در نقطه مقابل، قرارگیری اوکراین در مدار ژئوپلیتیک روسیه، به‌معنای وجود یک منطقه حائل جهت جلوگیری از گسترش تهدیدهای امنیتی با محوریت غرب، علیه جایگاه و نفوذ منطقه‌ای و بین‌المللی این کشور است. روش پژوهش به‌صورت توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

## چارچوب نظری

پایان نسبتاً صلح‌آمیز جنگ سرد محققان روابط بین‌الملل را که دانش خود را بر واقع‌گرایی کلاسیک و نوکلاسیک بنا کرده بودند، سردرگم کرد. ژئوپلیتیک سنتی که با نظریه نوواقع‌گرایی متعارف تنها در تأکید بر عنصر ژئوپلیتیک در تحلیل سیاست خارجی تفاوت دارد نیز تحت‌الشعاع بحران قرار گرفت. با به خاطر داشتن این شرایط، فرصت‌های جدید مطلوب برای رویکردهای جایگزین به واقعیت بین‌المللی، رخ داده است. یکی از قوی‌ترین جایگزین‌ها در ژئوپلیتیک، چیزی بود که موسوم به ژئوپلیتیک انتقادی<sup>۱</sup> شد. جرال اتواتایل<sup>۲</sup> آن را به‌عنوان اشتغال نظری غامض نام نهاد که ساختار قدرت موجود و ابزارهای شناسایی آنها را مورد تردید قرار می‌داد. ژئوپلیتیک سنتی تلاش می‌کند تا نمای «عینی» از نقشه جهان را نشان دهد و رفتار دولت‌ها در نظم بین‌المللی را توضیح دهد. در مقابل، ژئوپلیتیک انتقادی راه‌های خودخواهانه و جعلی تحلیل ژئوپلیتیک سنتی را نکوهش کرده و امکان عینی دیدگاه «از بالا به پایین» را رد می‌کند (O' Tuathail, 1998:143). محققین ژئوپلیتیک انتقادی استدلال می‌کنند که دیدن نظام بین‌الملل از «بالا یا کنار» غیرممکن است. توجه اصلی در تجزیه و تحلیل علمی باید به مفهوم‌سازی بازتابی موضوعات نظام ژئوپلیتیک و به بسط این قبیل مفهوم‌سازی در روابط با سایر مباحث داده شود. براساس نظر محققین ژئوپلیتیک انتقادی (اتواتایل و دالبی)، ایجاد سیاست بین‌الملل جدید در سده شانزدهم، فی‌نفسه بزرگ‌ترین بازی جهانی در تاریخ گیتی شد و جایزه آن قدرت و کنترل سیاسی بود. این بازی هیچ چیز دیگری جز طرحی از یک پندار ژئوپلیتیک که شامل فضای جهانی و دولت‌های درون آن که به‌دنبال کنترل مناطق ضعیف‌تر و کمتر توسعه یافته و منابع طبیعی آنها هستند، نبود (Agnew, 2003:35). ژئوپلیتیک انتقادی نظریه بازتاب‌گرایی<sup>۳</sup> را منعکس می‌کند که وجود حقیقت عینی را چون که حقیقت روابط بین‌الملل فقط بازتاب خودآگاهی بازیگران آن است، رد می‌کند.

باید اذعان داشت که ژئوپلیتیک انتقادی بر پایه اندیشه پست مدرنیته استوار گردیده و مثل آن متوسل به ساخت‌شکنی بوده و همه ساخت‌های فکری و عملی گذشته را نفی نموده و قدم در به چالش کشاندن مفاهیم سنتی جغرافیا در برداشت‌های ژئوپلیتیک برداشته و به

<sup>۱</sup>. Critical Geopolitics

<sup>۲</sup>. O' Tuathail

<sup>۳</sup>. Reflectivism

جای تأکید بر نقش عوامل جغرافیایی بر سیاست به نقش تصورات سیاستمداران و بازیگران در جهان می‌پردازد و دیدگاه‌های پوزیتیویسم<sup>۱</sup> را رد نموده و بر دیدگاه‌هایی همچون پلورالیسم<sup>۲</sup> - انسان‌گرایی<sup>۳</sup> - گفتمان<sup>۴</sup> و جامعه مدنی، تأکید می‌کند (Karoline, 2001: 6).

اتواتایل نشان می‌دهد که جهانی شدن، اطلاعاتی شدن و گسترش تهدید فرآیندهای علمی - تکنیکی که در پایان سده بیستم اتفاق افتاد، ژئوپلیتیک سنتی و روابط بین‌الملل را به شکل پست‌مدرن که ایده‌ها و نه واقعیتهای تجربی سیاست‌ها، واقعیت‌ها و تجربیات را می‌سازد، تبدیل کرده است. مسائلی مانند دشواری‌هایی با تعریف «امنیت ملی» در قرن جهانی شدن و «بحران پیروزی» دنیای غرب امروز نه تنها تهدیدهای عملی جدید (تروریسم، تخریب محیط زیست و...) را افزایش داده، بلکه نظامی که به‌وسیله طرح‌های ژئوپلیتیک سنتی به وجود آمده را دگرگون می‌کند. واقعیت پست‌مدرن حقایق ژئوپلیتیک چند قرن گذشته را انکار کرده و متفقا تهدیدهای ضد‌مدرنیته را افزایش می‌دهد.

نتیجه جهانی شدن، اطلاعاتی شدن و انتشار تهدید فرآیندهای علمی - تکنیکی آن است که روابط بین‌الملل و رفتار بازیگران آن نمی‌تواند به‌وسیله تقسیم‌بندی «عینی» جهان به مناطق و نواحی جغرافیایی تشریح گردد که برای قدرت و نفوذ رقابت می‌کنند چون این موجودیت‌های مکانی تنها سازه‌های بازتابی بازیگران ذی‌نفع هستند که به کمک گسترش یک گفتمان به‌عنوان حقیقت فهمیده می‌شوند. ژئوپلیتیک انتقادی به چهار شاخه تقسیم می‌گردد:

- عمومی (راجع به تصورات فرهنگی، ادراکات جغرافیایی و تصاویر مردم از خارج است به عبارتی دیگر عبارت است ساخت و انتشار گفتمان ژئوپلیتیک در فرهنگ عمومی و رسانه‌های جمعی. ژئوپلیتیک عمومی راجع به شیوه‌هایی است که در آن ادراکات غیرحرفه‌ای از موضوعات ژئوپلیتیک از طریق فرهنگ عمومی تولید و بازتولید می‌شوند) (O'Tuathail, 2002: 604).

- عملی (در سیاست خارجی، نهادهای سیاسی و بوروکراتیک در واقع به بحث پیرامون کنش‌ها و ملاحظات ژئوپلیتیک عملی کشور می‌پردازد در حقیقت به‌معنای استدلال ژئوپلیتیک در کنش‌های سیاست‌خارجی، کارگزاران دولتی و نهادهای سیاسی است) (Mamadouh, 2004: 2).

---

<sup>1</sup>. Positivism

<sup>2</sup>. Ploralism

<sup>3</sup>. Humanism

<sup>4</sup>. Discourse

- رسمی (نهادهای راهبردی، «اتاق‌های فکر»، حلقه‌های آکادمیک، این نوع ژئوپلیتیک عبارت است نظریات، الگوها و استراتژی‌هایی که معقولات امنیتی را برای هدایت و توجیه اقدامات ژئوپلیتیک عملی با دقت تشریح می‌نماید) (Rodriguez, 2005: 198).

- ساختاری (که عوامل ساختاری و جهانی، تأثیر رفتار کشورها در سیاست خارجی را تجزیه و تحلیل می‌کنند در واقع به بررسی فرآیندها، گرایش‌ها و تناقضات جهانی و پیامدهای جهانی شدن و گسترش اطلاعات و ارتباطات می‌پردازد) (Walter, 2002: 5). مؤلفین ژئوپلیتیک انتقادی معتقد هستند که همه این انواع در سطوح مختلف خطوط تقسیم ژئوپلیتیک و جغرافیایی شکل گرفته‌اند (به نقشه ژئوپلیتیک جهان شکل می‌دهند) و در زندگی روزمره تفکر ژئوپلیتیک «ما» و «دیگران» را بنا می‌نهد.

به عبارت دیگر، واقعیت عینی (به عنوان مثال مفهوم مخالف قدرت‌های بری و بحری) که به وسیله ژئوپلیتیک سنتی در دیدگاهی از ژئوپلیتیک انتقادی ساخته شده صرفاً نتیجه بازتاب اجتماعی است، هنگامی که جهان شبه عینی به کمک گفتمان ژئوپلیتیک ساخته می‌شود.

بر طبق ژئوپلیتیک انتقادی، آفرینش ذهنی نقشه عینی جهان بر مبنای منافع برخی کشورها مانند ایالات متحده آمریکا با هدف تکمیل بلندپروازی‌های خودخواهانه و استعمارگرانه‌شان قرار دارد. ژئوپلیتیک انتقادی چند بینش جدید و بسیار مهم را برای تحلیل روابط بین‌الملل به ارمغان می‌آورد؛ امکان وجود واقعیت عینی را انکار کرده و تصدیق می‌کند که واقعیت، اگرچه وجود دارد، اما به‌عنوان یک سازه اجتماعی است که براساس منافع بازیگران نظام بین‌الملل ساخته شده است. واقعیتی در جهان وجود ندارد، فقط تصور واقعیت وجود دارد و این باید نقطه آغازین اصلی برای تجزیه و تحلیل نظام بین‌الملل باشد.

دو مرحله اصلی توسعه ایده ژئوپلیتیک وجود دارد؛ نخست جبرگرایی ژئوپلیتیک، دوم؛ تکثرگرایی که شامل رفتارگرایی، امکان‌گرایی و جهانی‌شدن است. جبرگرایی ژئوپلیتیک، طرح‌های ژئوپلیتیک مکیندر<sup>۱</sup>، ماهان<sup>۲</sup>، هاشوفر<sup>۳</sup>، راتزل<sup>۴</sup>، اسپایکمن<sup>۵</sup> و کوهن<sup>۶</sup> را در برمی‌گیرد. این مؤلفین ایده‌ای عمومی دارند که ویژگی‌های جهان مادی، روند سیاست بین‌الملل و منظومه

<sup>1</sup>. Makinder

<sup>2</sup>. Mahan

<sup>3</sup>. Haushofer

<sup>4</sup>. Ratzel

<sup>5</sup>. Spalkman

<sup>6</sup>. Kohn



روابط بین‌الملل را تعیین می‌کند. مؤلفین تکثرگرایی کیفیت تفوق جغرافیایی و مطرح کردن متغیرهای مستقل جدید سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و عوامل روانی را مورد تردید قرار می‌دهند. پارادایم تکثرگرایی در مسیر پست مدرنیسم و ژئوپلیتیک انتقادی مداخله می‌کند. ژئوپلیتیک انتقادی هم در پی تحلیل گفتمان‌های مسلط ژئوپلیتیک است و هم در پی ارائه مفاهیم، ایده‌ها و جنبه‌های بدیل می‌باشد (Walter, 2002: 3-5). ژئوپلیتیک انتقادی نشان‌دهنده چگونگی تأثیر بازنمایی‌های جغرافیایی در روابط بین‌المللی قدرت است و این‌که چگونه روابط قدرت علاوه بر مناسبات سیاسی فلسفی در مناسبات جغرافیایی نیز متجلی می‌شوند (Karoline, 2001: 7).

محققین ژئوپلیتیک انتقادی تصدیق می‌کنند که تصور موجود از جهان به‌وسیله مردم ساخته شده و به‌وسیله کنش‌های آنان تعیین می‌شود. آنها چگونگی ساختار شکنی طرح‌های ژئوپلیتیک را نشان می‌دهند، اما الگویی برای تحلیل چگونگی ساخت یک طرح پیشنهاد نمی‌کنند. در این مرحله نظریه سازهانگاری<sup>۱</sup> به ما در جهت تحلیل شرایطی که تحت آن شرایط، واقعیت ساخته می‌شود، کمک می‌کند. اگرچه رویکردهای واقع‌گراتر و پست‌مدرن‌تر در نظریه سازهانگاری وجود دارد، اما در این نوشتار به تبیین الکساندر ونت از روابط بین‌الملل نزدیک‌تر شده‌ایم (Wendt, 2004: 84).

نقطه اتصال اصلی میان ژئوپلیتیک انتقادی و نظریه سازهانگاری الکساندر ونت<sup>۲</sup>، رویکرد هستی‌شناسانه به واقعیت موجود است. ونت استدلال می‌کند که در تجزیه و تحلیل روابط بین‌الملل باید به بازنمایی و بازشناسی هویت سوژه‌های نظام پرداخت. این یعنی آنکه فرض‌های نظری ونت با بیان ژئوپلیتیک انتقادی که واقعیت «عینی» تنها یک سازه اجتماعی است، مشابه است. وی استدلال می‌کند که ساختارهای اصلی در دولت بیشتر بین‌الذلهانی هستند تا مادی و این‌که هویت و منافع دولت‌ها بیشتر به‌وسیله این ساختارها ساخته می‌شوند تا به‌وسیله سیاست‌های داخلی یا افرادی که متعلق به نظام نیستند (Wendt, 2004: 84).

با یادآوری ایده‌های نظریه سازهانگاری که نقش ایده‌ها در فهم جهان و توضیح رفتار برخی بازیگران بسیار مهم‌تر از عوامل مادی است، رابطه میان ژئوپلیتیک انتقادی و

---

<sup>1</sup>. Constructivism

<sup>2</sup>. Aleksander Wendt

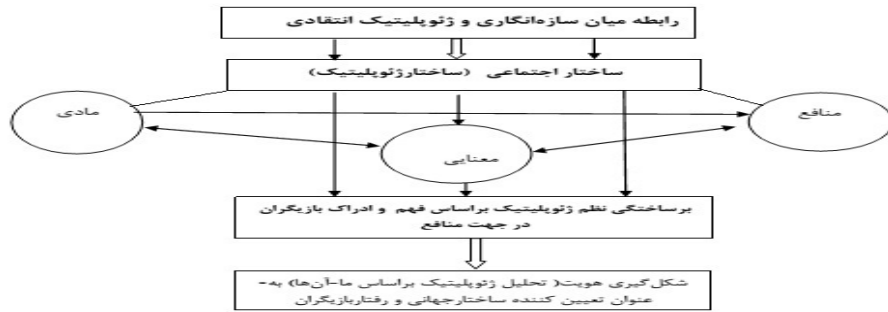
سازه‌انگاری آشکار می‌شود. به هر صورت باید یادآوری شود که واقعیت عینی به‌طور کامل انکار می‌شود. براساس نظر ونت با کمک روندهای سازه‌انگاری، نظام بین‌الملل می‌تواند به‌مثابه واقعیت عینی به‌واسطه دلایل روانی و نظام‌مند ظاهر شود. مثال جنگ سرد که همه بازیگران جهان دوگانه غرب و شرق آن‌را درک و اذعان کردند و تا اندازه‌ای از این فهم حمایت نمودند، مجدداً در اینجا مناسب است.

الکساندر ونت در کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل<sup>۱</sup> به ارائه چارچوبی از ساختار اجتماعی می‌پردازد که خود شامل سه زیرساختار (ساختار معنایی، ساختار منافع و ساختار مادی) است. در این‌جا این ساختار را با عنوان ساختار ژئوپلیتیک تحلیل خواهیم نمود. ساختار معنایی همان مجموعه تصورات، هنجارها، رویه‌ها و انگاره‌ها و هویت‌ها را شخص می‌سازد و ساختار مادی نیز به‌وجود سرزمینی، منابع و مناطق بازیگری و تشکیلات و سازمان‌های سیاسی، دولتی و درکل فضای عینی محیط بر کنش‌گر اطلاق می‌گردد. ساختار منافع نیز شامل مجموعه‌ای از منافع است که در اثر یک ساختار معنایی و در قالب یک ساختار مادی تکوین می‌یابد. آنچه در این‌جا مدنظر است این است که این سه ساختار به‌صورت متقابل به‌یکدیگر قوام می‌بخشند و سبب بازتولید و دگرگونی در یکدیگر می‌شوند. ساختار مادی محصول ساختار منافع است و خود ساختار معنایی به ساختارهای دوگانه دیگر قوام می‌بخشد و بدین ترتیب این امر در مورد هر یک از این ساختارها صدق می‌کند.

اگر فردی رویکرد سازه‌انگاری را با ژئوپلیتیک انتقادی پیوند دهد، یک نفر می‌تواند شاهد باشد که به کمک گفتمان ژئوپلیتیک و رویه سازه‌انگاری، بعد ژئوپلیتیک نظام بین‌الملل می‌تواند براساس مسیری که بازیگران بین‌المللی معین آن را می‌پسندند، ساخته شود. این مسئله به تحلیل ژئوپلیتیک که موضوعات را به‌عنوان «ما» و «آنها» می‌فهمد، منجر می‌شود. براساس سازه‌انگاری این ادراک، عامل اصلی است که ساختار جهانی و رفتار بازیگران را تعیین می‌کند. این ادراک همچنین می‌تواند هویت نامیده شود.

<sup>۱</sup>. Social Theory of International Politics

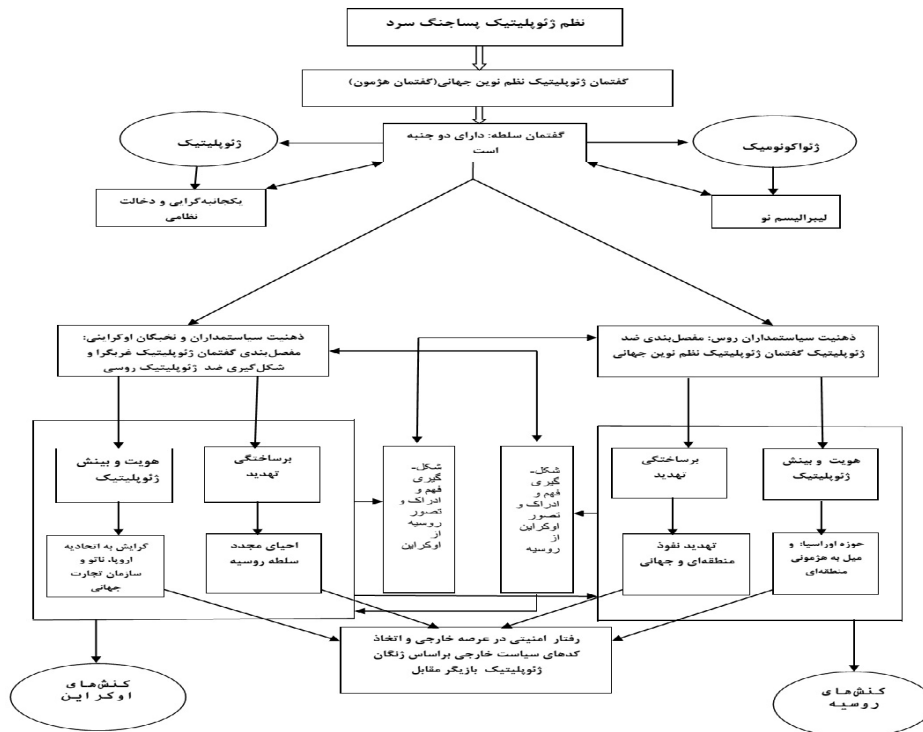
شکل شماره یک، رابطه میان سازه‌انگاری و ژئوپلیتیک انتقادی



منبع: نگارندگان

شکل شماره دوم: مدل تحلیلی چگونگی رفتار روسیه و اوکراین در نظم ژئوپلیتیک پسا جنگ سرد از منظر

ژئوپلیتیک انتقادی و سازه‌انگاری



منبع: نگارندگان

## هویت ژئوپلیتیک<sup>۱</sup>، سیاست خارجی و تحولات ژئوپلیتیک اوکراین

منظور از هویت ژئوپلیتیک این است که یک کشور به چه سیستم منطقه‌ای تعلق دارد. در واقع، ویژگی‌های جغرافیایی، سیاسی-امنیتی، تاریخی، فرهنگی و اقتصادی یک کشور و میزان وابستگی به یک منطقه، هویت جغرافیایی و ژئوپلیتیک آن را مشخص می‌کند. تعریف هویت ژئوپلیتیک، یکی از موضوعات مهم سیاست و حکومت است. طی دهه‌های گذشته حکومت‌های مختلف از هویت ژئوپلیتیک برای حفظ قدرت و مشروعیت خود نزد ملت‌ها و در روابط با قدرت‌های بزرگ استفاده کرده‌اند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۳: ۹۱-۹۲). هویت با سه مقوله مکان (جغرافیا)، فضا (شبکه‌ها و روابط اجتماعی) و زمان (تاریخ) پیوند دارد و از این ویژگی‌ها و تحولات این سه مقوله متأثر می‌شود. بنابراین می‌توان مسائل مربوط به هویت را با بررسی پدیده‌هایی که حاوی این سه عنصر هستند، مورد بررسی قرار داد، بر این اساس مکان‌ها و محیط‌های بادوام زندگی اجتماعی نظیر، خانواده، محله، روستا، شهر، قبیله و همچنین تعلق‌های بادوام اجتماعی، نظیر صنف، قشر، طبقه و کشور هر کدام می‌توانند عرصه‌ای برای شکل‌گیری، تداوم و تحول هویت و به تبع آن زمینه‌ای برای بررسی مسائل مربوط به هویت باشند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۱۶).

تنش‌های موجود میان روسیه و اوکراین را باید تلاش بی‌وقفه برای اثرگذاری بر مؤلفه‌های امنیت منطقه‌ای در اوراسیا دانست. ارزیابی تحولات ژئوپلیتیک اوکراین نشان می‌دهد که جدال‌های امنیتی در این حوزه ژئوپلیتیک از دهه ۹۰ میلادی به بعد افزایش قابل توجهی پیدا کرده است. علت آن را باید در هویتی شدن رقابت‌های ژئوپلیتیک در منطقه دانست. در این شرایط کشورهایی همانند روسیه و اوکراین در دهه ۹۰ میلادی به بعد موقعیت خود را در امنیت منطقه‌ای افزایش داده و هر یک تلاش دارند تا شکل جدیدی از معادله قدرت، امنیت و سیاست ژئوپلیتیک را کنترل نماید. انقلاب نارنجی نقطه عطفی در روابط روسیه و اوکراین بود که منجر به سطح بالایی از بی‌اعتمادی بین طرفین گردید که هیچ کدام قادر به غلبه بر آن نبودند. روابط اوکراین و روسیه بعد از انقلاب نارنجی در نیمه اول سال ۲۰۰۵ می‌تواند به‌عنوان رابطه در انتظار<sup>۱</sup> توصیف می‌شود که البته این مسأله به طور عمده از جانب روسیه بود (Ziegler, 2010: 156-157).

<sup>۱</sup>. Geopolitic Identity

راهبرد امنیتی قدرت‌های جهانی رقیب روسیه در خصوص اوکراین از جمله آمریکا معطوف به تصاعد بحران و تهدیدهایی می‌باشد که مبنای هویتی دارد. در واقع، نشانه‌های تضاد هویتی در اوکراین را می‌توان براساس تضاد قومی - زبانی مورد ارزیابی قرار داد. بافت اجتماعی و فرهنگی اوکراین هیچ‌گاه یکدست نبوده و همین مساله سبب شده است تا هر یک از این دو قطب متضاد (روس‌گرا و غرب‌گرا) سعی در یارگیری از بدنه اجتماعی اوکراین به نفع خود کنند. هویت به‌عنوان مفهوم اصلی اثرگذار بر تحولات ژئوپلیتیک اوکراین تلقی می‌شود. هویت‌گرایی آثار خود را در بسیاری از جهت‌گیری‌های منطقه‌ای و رقابت اوکراین به جا گذاشته است. در این فرایند، قدرت‌های بزرگ همچون ایالات متحده نیز نقش تشدیدکننده بحران‌های منطقه‌ای را ایفا می‌نمایند. سیاست آمریکا برای بسیاری از قدرت‌های بزرگ ماهیت تهدیدکننده دارد. «استفان والت» بر این اعتقاد است که هرگاه دولتی با یک قدرت تهدیدکننده بالقوه بین‌المللی روبه‌رو گردد با یک انتخاب راهبردی بین موازنه‌گرایی و یا دنباله‌روی از بازیگر هژمون مواجه می‌شود. امنیت در فضای آشوب‌زده دارای ماهیت، نشانه‌ها و ابزارهای کاملا متفاوتی خواهد بود. در چنین فرآیندی نظم جهانی براساس الگوهای بالنده جدید شکل می‌گیرد. از دل ویرانه‌های جنگ سرد، نظم نوین به‌گونه‌ای تدریجی در حاشیه پا می‌گیرد. این نظم در واکنش به مرکز پدیدار می‌شود. چنین فرآیندی نشان می‌دهد که آشوب حاکم بر جهان عمیقا غیرخطی است و به شکل ناموزون و غیر یک دست سر برمی‌آورد (Friedman, 2014 Jun 3). به همین دلیل است که اوپاما تلاش نمود تا سیاست محدودسازی قدرت کشورهای رادیکال را از طریق آشوب سیاسی، انقلاب‌های رنگی، جنگ نرم و گسترش بحران پیگیری نماید. این الگو در کشورهای مختلفی از جمله اوکراین مورد استفاده قرار گرفته است. اگرچه اوکراین رادیکال قلمداد نمی‌شود، اما در رقابت در عرصه ژئواستراتژیک جهانی، اوکراین در حلقه سوم امنیتی روسیه قرار دارد، آمریکا در جهت منافع ژئواستراتژیک خود و اینکه زمینه مبدل کردن روسیه به‌عنوان یک قدرت درجه دوم را مهیا کند و مانع احیا مجدد قدرت آن شود، تلاش می‌کند که اوکراین را به‌طور کامل از مدار روسیه خارج نماید.

در میان شاخص‌های گوناگون، نقش عوامل ژئوپلیتیک در دیپلماسی اوکراین چشمگیرتر است. علاوه بر آن دیپلماسی اوکراین به واقع متأثر از شناسه‌های ژئوسایکولوژیک<sup>۱</sup> میراث ژئوهیستوریک<sup>۲</sup> آن است. ژئواستراتژی در سایه ژئوپلیتیک غرب‌گرایی گرایش عمده ژئوپلیتیک اوکراین پس از استقلال را تشکیل داده است. در این میان اتحادیه اروپا و آمریکا در دورنمای تحولات ژئواستراتژی جهانی، همچنان از نقش‌پذیری هسته مرکزی برخوردار است.

واژه ژئوهیستوری به تجسم روابط میان نیروهای بزرگ انسانی، فرهنگی و سیاسی و فضاهای توسعه‌طلبی اطلاق می‌شود؛ مانند نفوذ اروپا به ایالات متحده (ایولاکوست، ۱۵۸:۱۹۹۳). در اینجا نفوذ روسیه و غرب در اوکراین مدنظر است. از این نظر دیپلماسی، اوکراین در دوران پس از استقلال در دوره زمانی ۱۹۹۱-۲۰۱۵ بین برقراری رابطه نزدیکتر با اروپای غربی و از طرف دیگر همسویی با روسیه که بخش اعظم انرژی مورد نیاز آن را تأمین می‌کند در نوسان بوده است. اوکراین دو تحول خشونت‌بار سیاسی را در کمتر از دو دهه تجربه کرده است که طی آن هرگاه که طرفداران روسیه در مسند قدرت حضور داشتند با شورش خیابانی طرفداران غرب‌گرا مواجه شدند که در نتیجه آن دولت مذکور از قدرت ساقط می‌گردید. این تحول سیاسی تنها در عوامل درون‌زای اجتماعی قابل حصول نبوده است؛ بلکه یکی از ارکان ثابت آن حضور چند قدرت بین‌المللی برای اثرگذاری می‌باشد. از مهم‌ترین ویژگی‌های بحران‌هایی که در اوکراین بعد از استقلال تاکنون شکل گرفته از جمله در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۱۴، دوگانگی در رفتار سیاسی و دیدگاه معطوف به سمت‌گیری جهانی در قلمرو جغرافیایی این کشور است. در واقع، بین دولت و ملت اوکراین همیشه یک شکاف وجود داشته است که عرصه را برای دخالت بازیگران و قدرت‌های مداخله‌گر در این کشور فراهم نموده است. رابطه بین دولت - ملت (یا شکاف دولت - ملت) تحت تأثیر عوامل، (الف) ساخت و ویژگی‌های ساختاری ملت؛ ب) ساخت و ویژگی‌های ساختاری دولت؛ ج) محیط بیرونی که شامل عناصری از دیگر ساختارها نظیر اقتصاد و فرهنگ و یا محیط بین‌المللی و جهانی است (قوام و مالمیر، ۱۳۹۳: ۱۷۳).

1. Geo-Psychologic

2. Geo-Historic

نظر به این سه عامل می‌توان دریافت که علت شکاف میان دولت و ملت اوکراین چیست؟ بعد از استقلال اوکراین، دو قطب متضاد و مخالف در تحولات این کشور، هر دو به ساختن یک اتوپیا<sup>۱</sup> روی آورده‌اند و این دو اتوپیا در بدنه اجتماعی اوکراین طرفداران زیادی دارد. از سویی، روسیه با دست یازیدن به سیاست‌های هویتی مبتنی بر تبار و زبان روسی و تاریخ مشترک، اتوپیای روسی خود را برای مردم اوکراین پررنگ ساخته و نیمی از بدنه اجتماعی مردم اوکراین را به دنبال خود دارد و از سوی دیگر، غربی‌ها با برجسته کردن رویای پیوستن به اتحادیه اروپا و ناتو، اتوپیای اروپایی- غربی را در ذهن بخش دیگر مردم اوکراین شکل داده و این قطب، با اتکا به نیروهای اجتماعی و با دستمایه قرار دادن سیاست‌های هویتی، سعی در مقابله با استراتژی‌های امنیتی- اقتصادی روسیه در حوزه کشورهای اروپای شرقی دارد (نادری، ۲۱ تیر ۱۳۹۳).

حقیقت این است که مناطق شرق در مجموع تمایل به برقراری روابط استراتژیک با روسیه دارند و برعکس مناطق غربی بر دوری از روسیه و نزدیکی با غرب اصرار دارند. اوکراین پس از استقلال در جهت حرکت به سمت غرب گام برداشت که این امر چندان خوشایند روسیه نبوده است. در دوران ریاست جمهوری بوریس یلتسین، روسیه واکنش چندانی به اقدامات غرب‌گرایانه اوکراین نشان نداد، اما با روی کار آمدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ و نگاه اوراسیا‌گرایانه دولت وی و تمایل برای ایفای نقش برادر بزرگتر از سوی این کشور، تمایلات غرب‌گرایانه اوکراین با واکنش منفی از سوی روسیه مواجه گردید. در نگاه دولت پوتین، کشورهای پیرامونی از اهمیت استراتژیک فراوانی برخوردار گردیدند و تمایل به برقراری روابط گسترده‌تر با کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی و قرار دادن آنها در مدار روسیه فزونی گرفت. اما واقعیت این است که به موازات افزایش تمایل روسیه به این امر، تمایل کشورهای همسایه آن نسبت به حرکت در مدار روسیه کاهش یافته است و اوکراین نیز از این قاعده مستثنی نبوده است. در مقابل اوکراین که نگران احیای نقش مسلط روسیه در اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بود از همان ابتدا در پی نزدیکی به اروپا برآمد و تلاش کرد تا حد ممکن این اتحادیه را تضعیف نماید (کولایی، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

باید اذعان نمود که اختلاف نظر در سمت‌گیری به سوی شرق و یا غرب حداقل از جنگ جهانی اول سابقه دارد. از جنگ جهانی اول بود که فضای اوکراین به‌طور عملیاتی دوقطبی

---

<sup>۱</sup>. Utopia

شد. مناطق شرقی و مرکزی به‌نفع روسیه و متفقین وارد جنگ شدند و نزدیک به سه و نیم میلیون نفر به ارتش روسیه تزاری پیوستند. اما ساکنان غربی از امپراتوری هابسبورگ<sup>۱</sup> حمایت کردند و نزدیک به سیصد هزار نفر به ارتش آن پیوستند. امپراتوری اتریش-مجارستان غرب اوکراین را به جبهه اصلی نبرد با روسیه تزار مبدل کرده بود. این مسأله باعث شد تا ارتش اوکراین-گالسیا<sup>۲</sup> در این مناطق تشکیل شود و سال‌ها با نیروهای بلشویک و ارتش سرخ بجنگد (Subtelny, 2000: 358-363). آنچنان که گذشت، رادیکالیزه شدن تحولات داخلی اوکراین در سال‌های پس از استقلال ماهیتی ایدئولوژیک، هویتی و ژئوپلیتیک دارد. نشانه‌های رقابت ژئوپلیتیک را می‌توان در روابط روسیه-اوکراین و غرب-اوکراین و رقابت روسیه و غرب در منطقه اوراسیا جستجو کرد. نشانه‌های ایدئولوژیک نیز ریشه در تضادهای قومی و زبانی منطقه‌ای در اوکراین دارد. در قرن ۲۱ و در سال‌های پس از فروپاشی ساختار دوقطبی، تحولات ژئوپلیتیک اوکراین تحت تأثیر نشانه‌های فرهنگی و هویتی قرار گرفته است.

### قلمروسازی گفتمانی<sup>۳</sup> روسیه در اوراسیا و رقابت با غرب

قلمروسازی گفتمانی «فرایندی است که بر مبنای آن افراد، گروه‌ها یا کشورهای مسلط برای کنترل و مدیریت فضای جغرافیایی در راستای نظم سیاسی و ژئوپلیتیک مطلوب خود، به تولید گفتمان‌هایی اقدام می‌کنند که در آن از اعمال قدرت صرف برای کنترل فضا فراتر می‌روند، طوری که کسانی که بر آنها اعمال قدرت می‌شود، خود متوجه چنین فرایندی نمی‌شوند. قلمروسازی گفتمانی شامل روابط عملی میان «فضا»، «قدرت» و «هویت» است. این سه مفهوم در فرایند قلمروسازی گفتمانی از ماهیت خاصی برخوردار بوده و هر سه عنصر فوق‌الذکر دارای ماهیت برساخت‌گرایی اجتماعی بوده و از تقابل‌های دوگانه‌ها، آنها؛ فرمانبردار، فرمانروا؛ و فرودست و فرادست برای تولید فضا، قدرت و هویت بهره می‌گیرند (افضلی و دیگران، ۱۳۹۳: ۳۲-۳۳). از دیگر سو باید اذعان نمود روسیه بر اساس کد عملیاتی سیاست خارجی خود به ارزیابی مکان‌های خارج و پیرامون خود براساس درجه اهمیت آنها برای منافع و علائق خود پرداخته است (mamdouh, 2004). گفتمان

<sup>۱</sup>. Habsburg

<sup>۲</sup>. Galisia

<sup>۳</sup>. Discursive Teritoriality



اوراسیاگرایی با تأکید بر هویت ژئوپلیتیک متمایز روسیه از شرق و غرب، برای مهم تأکید دارد که مسکو باید موضع مستقلی را در عرصه روابط بین‌الملل بگیرد و روابط با کشورهای شرق و غرب بر اساس این هویت متمایز بنا شود. اوراسیاگرایی در واقع یک فلسفه سیاسی است که دارای سه سطح خارجی، میانی و داخلی می‌باشد. در سطح خارجی جهان چند قطبی است. بدان معنا که چندین مرکز جهانی تصمیم‌گیری وجود دارد که یکی از آنها اوراسیا است. منظور از اوراسیا روسیه و کشورهای حوزه ژئوپلیتیک شوروی سابق است. در سطح میانی همگرایی کشورهای شوروی سابق در ایجاد الگوی فراملی (دولت‌های مختلف) است. در سطح سیاست داخلی به معنای ساختار سیاسی جامعه که به‌عنوان ارزش در ارتباط با حقوق شهروندی الگوی لیبرال و ملی‌گرایی بررسی می‌شود. این سه سطح فلسفه گفتمان اوراسیاگرایی است که بر مبنای آنها تنها یک سیاست خارجی شکل می‌گیرد که با جهانی شدن، جهان تک‌قطبی، ملی‌گرایی، امپریالیسم و لیبرالیسم تفاوت دارد (بخشایش اردستانی، ۱۳۹۱، ۲۵). روسیه به‌عنوان وارث اتحاد جماهیر شوروی و هم به‌عنوان قدرت جهانی که الزامات ژئوراهبردی خاص خود را دارا می‌باشد در چارچوب گفتمان اوراسیاگرایی و نیز رهیافت "خارج نزدیک همواره حوزه شوروی سابق را متغیری کلیدی در رویکرد امنیتی خود قلمداد نموده و از ابتدای دهه ۹۰ میلادی نگاه ویژه‌ای به این حوزه‌های راهبردی داشته است (حضی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۵۷).

روسیه سیاست خارجی خود با دیگر کشورها را براساس مجموعه فرضیات استراتژیک خود تنظیم کرده است که این فرضیات دربرگیرنده تعریفی از منافع و علائق این کشور و درعین حال شناسایی تهدیدهای خارجی نسبت به خود و در عین حال ارائه یک پاسخ برنامه‌ریزی شده و مدون به تهدیدهای امنیتی خود و توجیه آن پاسخ است (Pascal, 2004). این کشور به موازات توجه به درس‌های آموخته شده از تجارب پیشین غرب‌گرایی و همگرایی با اروپا در دهه اول پسا شوروی، همچنان به فرایند هویت‌سازی بین‌المللی در فضای پساجنگ سرد با الهام از سنت‌های روسی، اسلاوی و ارتدوکس، اوراسیایی و غرب‌گرایی حاکم بر مناظره هویتی تاریخ معاصر این کشور تداوم بخشیده است تا بتواند افق‌های جدیدی فراسوی سیاست خارجی خود ترسیم نماید. امنیت نظامی و صادرات انرژی مهم‌ترین سهم تعاملات روسیه با کشورهای غربی را بر عهده دارند. از طرفی باید اذعان داشت که تلاش برای ایجاد شبکه آسیایی، مفری است برای کاهش وابستگی روسیه به

بازارهای اروپایی و جابه‌جایی زیرساخت‌ها خصوصا در زمینه انرژی در اروپا، جهت به حداقل رساندن وابستگی به روسیه است. آنچه مسلم است روسیه از وضعیت فعلی خود در نظام بین‌الملل پساجنگ سرد ناخرسند بوده و به بازسازی جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت بزرگ می‌اندیشد. به همین خاطر است که جهان غرب فرایند بازخیزی این کشور را با بدگمانی و نگرانی پیگیری می‌کند. در سیاست‌ها اعلامی غرب این نگرانی یکی از عوامل گسترش جغرافیایی، قلمروسازی گفتمانی و گسترش سامانه موشکی ناتو بوده است. به همین علت در حال حاضر روابط روسیه با غرب در پرتو تلاش‌های آمریکا و ناتو جهت گسترش حوزه نفوذ هنجاری و ژئوپلیتیک و پیشبرد سامانه دفاع موشکی در اروپای شرقی در وضعیت مطلوبی قرار ندارد (Macfarlane, 2006). باید به این نکته توجه داشت که در واقع موضوع جغرافیا قدرت است. جغرافیای جهان محصول و فراورده‌ی طبیعت نیست، بلکه نتیجه جنگ میان «توریت‌های رقیب<sup>۱</sup>» بر سر قدرت برای سازماندهی، اشغال و مدیریت فضا است. نظام‌های امپراتوری در روند تاریخ، قدرت را از طریق توانایی‌هایشان برای تحمیل نظم و معنی بر فضا به‌کار برده‌اند (O Tuathail, 1996:1).

روس‌ها معتقد هستند، آمریکایی‌ها نباید به بهانه مقابله با تروریسم و جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، قلمروی نفوذ و حوزه منافع استراتژیک خود را به زیان قدرت‌های بزرگ (از جمله روسیه) گسترش دهند. منطقه اوراسیا برای مسکو از جمله منافع حیاتی، ممتاز و حوزه نفوذ ویژه است و به‌مثابه اولویت نخست سیاست خارجی روسیه در بیست سال اخیر، در معرض تهدید و نفوذ و حضور آمریکا و متحدان آن قرار داشته است. در واقع، مجموعه‌ای عوامل هویتی، ژئوپلیتیک و ساختاری وجود دارد که امکان همگرایی و همکاری بلند مدت میان روسیه با آمریکا را با محدودیت‌های جدی روبه‌رو می‌کند که از جمله می‌توان به سیاست آمریکا نسبت به همسایگان روسیه و طرح دفاع موشکی اشاره نمود (کرمی، ۱۳۹۰: ۷۵-۸۶). آمریکا با ایجاد چتر دفاع موشکی برای اروپا به مسابقه تسلیحاتی جدیدی بین غرب و روسیه دامن زده است. یکی از مهم‌ترین اهداف قابل تصور این است که وحشت اروپایی‌ها را از «انگاره دشمن روس» که در دوران جنگ سرد ایجاد شده بود، در دوران جنگ سرد نیز زنده نگاه داشته و تحت‌الحمایه‌های اروپایی و آسیایی خود را همچنان در وابستگی نظامی نگاه دارد (Shearman, 2010:85). بزرگترین ترس آمریکا اتحاد

<sup>۱</sup>. Competing Authorities

مجدد در شبه جزیره اروپا و ادغام فناوری شبه جزیره اروپا با منابع روسیه است که در صورت محقق شدن این فرضیه و اتحاد بزرگ آلمان و روسیه، بزرگ‌ترین چالش ایالات متحده آمریکا از نظر ژئوپلیتیک شکل خواهد گرفت و برتری مطلق آمریکا را به چالش خواهد کشید (Friedman, 2014 Jun 3). دخالت غرب در زمینه تحولات اوکراین را باید عاملی در حکم فرما شدن جنگ سرد در منطقه و در عین حال ملاحظات غرب برای حفظ ثبات و آرامش را می‌توان از بسترهای ایجاد صلح سرد در منطقه تلقی کرد. در تحولی جدی، ضمیمه شدن شبه جزیره کریمه به روسیه و بی‌ثباتی شرق اوکراین، بار دیگر توجه بازیگران فراتلانتیک را بر امنیت اروپا متمرکز کرده است. در واقع، بحران اوکراین حیات تازه‌ای به ناتو و سازمان همکاری و امنیت اروپا داده است (Cameron, 2014:65). باید توجه داشت که روسیه برای خود، حاشیه‌ای امنیتی را ترسیم نموده که گستره جغرافیایی اوکراین، مهم‌ترین بخش آن محسوب می‌شود. این در حالی است که ویکتوریا نولاند<sup>۱</sup> رئیس بخش اوراسیای وزارت خارجه ایالات متحده در دسامبر ۲۰۱۳ در برابر بنیاد آمریکا- اوکراین با افتخار اعلام کرد که دولت آمریکا از سال ۱۹۹۱، پنج میلیارد دلار برای رفاه و دموکراتیزه کردن اوکراین سرمایه‌گذاری کرده است تا این کشور به اتحادیه اروپا نزدیک شود و شرایط عضویت در آن را به دست آورد (Nikolskyi, August 25, 2016).

مطابق دکترین نظامی ۲۰۱۰ روسیه، توسعه ناتو به سمت شرق، تهدیدی نظامی محسوب می‌شود. با توجه به این دیدگاه، پایگاه‌های ناتو در بلاروس یا شرق اوکراین، تهدیدی موجودیتی برای روسیه خواهند بود. شاید از دید روسیه، عضویت در اتحادیه اروپا و حتی موافقت‌نامه پیوستگی، اولین گام برای عضویت در ناتو باشد. یک گزینه برای روسیه به منظور بازداشتن ناتو، اشغال سرزمین با زور است. با این حال روسیه فاقد نیروهای نظامی کافی برای آن است که در بلند مدت، اوکراین را به‌عنوان منطقه استراتژیک حایل در برابر ناتو بدون تقبل مخاطرات استراتژیک عمده، تضمین نماید زیرا نیروهای مسلح این کشور به لحاظ تعداد و آمادگی، محدودیت‌هایی دارند و بر مبنای ارزیابی مسکو از تهدیدهای جاری در زمان صلح در سرزمین پهناور روسیه پراکنده‌اند و با توجه به وسعت سرزمین روسیه، تراکم کمی دارند (Westerlund and Norberg, 2014 April). مشکل اصلی پیش روی روابط میان روسیه و ناتو میراث به‌جا مانده از دوره جنگ سرد و تفاوت در

---

<sup>۱</sup>. Victoria Noland

فرهنگ راهبردی است. هنوز هم میراث جنگ سرد است که ادراک و برداشت دو طرف را از یکدیگر شکل می‌دهد. مقامات روسیه ناتو را به دید یک سازمان ضدروسی می‌بینند که همچنان تهدید اصلی امنیت آنها است. سیاستگذاران روسی بر این باور هستند که ناتو ابزار اجرای سیاست‌های آمریکا در اروپا و اوراسیا است (عسگرخانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲۹). از یک دیدگاه شاید استراتژیست‌های روسی برای کشمکش طولانی مدت بر سر اوکراین و تحمل دشواری‌های قابل توجه اقتصادی به منظور تحقق آن چه منافع اساسی امنیتی می‌دانند، آماده باشند. سیاست خارجی ولادیمیر پوتین در حمایت از روس تباران در خارج از روسیه، پشتیبانی فزاینده عمومی را در داخل به وجود آورده است. اگرچه این وضعیت واکنش غرب را برانگیخته است. تحریم‌های اقتصادی علیه روسیه، محدودیت هدفمند سفر و توقیف دارایی اموال افراد مرتبط با ناآرامی‌ها یک جنبه از این واکنش است. در سطحی دیگر ناتو توجه خود را به اروپای شرقی افزایش داده است و تصمیم گرفته یک نیروی ماموریت مشترک با آمادگی بسیار بالا به منظور واکنش سریع به هر تهدید بالقوه از طرف روسیه تشکیل دهد. ناتو مدعی است که حضور نظامی جدی‌تر در مرزهای شرقی خود، ناقض پیمان موسس ناتو - روسیه ۱۹۹۷ نیست. با این حال کشورهای اروپایی در مورد چگونگی رفتار با روسیه متحد نیستند. این کشورها بسته به اهمیت پیوندهای اقتصادی و وابستگی به روسیه در حوزه انرژی، مواضع متفاوتی اتخاذ کرده‌اند. در حالی که برخی حتی خواستار تحریم جام‌جهانی ۲۰۱۸ در روسیه شده بودند، برخی دیگر با مخالفت خود، مانع حرکت‌های جدید رادیکال بر ضد مسکو شدند (Mills and Smith, 2014 September).

جهت‌گیری استراتژیک روسیه در منطقه اوراسیا یک جهت‌گیری اقتصادی-امنیتی-ژئوپلیتیک است. روسیه می‌کوشد ضمن گسترش منافع خود در منطقه بر قدرت ژئوپلیتیک خود بیافزاید و کشورهای این ناحیه را با خود همسو سازد تا به‌عنوان قطب دوم جهان مطرح شود. براین اساس، ایده قدرت برتر انرژی، ایده‌ای بود که توسط دولت روسیه در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۹ مطرح شد و این اصطلاح به کشوری اطلاق می‌گردید «که دارای ذخایر بزرگ نفت و گاز طبیعی، زغال سنگ، اورانیوم و یا در برخی تعاریف دارای انرژی‌های تجدید شونده باشند و در شمار صادرکنندگان انرژی حداقل در یکی از منابع فهرست شده قرار بگیرند (طاهری و فرهمند، ۱۳۹۳: ۱۶۰). روسیه تلاش می‌کند تا همچنان حرف اول را در زمینه انرژی در منطقه بزند به‌عنوان نمونه سند استراتژی امنیت ملی روسیه که روشن‌کننده

چارچوب‌های تفکر و رفتار امنیتی روسیه تا سال ۲۰۲۰ است به این مسأله اشاره شده است. از زمان ریاست‌جمهوری پوتین به نظر می‌رسد که روس‌ها در عرصه سیاست‌خارجی سه هدف اساسی را مدنظر قرار داده‌اند؛ (۱) کاستن از میزان عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و استراتژیک روسیه؛ (۲) تبدیل عقب‌نشینی‌های تاکتیکی و استراتژیک به یک فرصت تازه (کسب حداکثر امتیاز و واگذاری حداقل اعتبار)؛ (۳) پیشروی خزنده در جهت ارتقای جایگاه روسیه در نظام بین‌الملل. به عبارت بهتر پیگیری سیاست‌خارجی واقع‌گرایانه عمل‌گرای فعال (طاهری و فرهمند، ۱۳۹۳: ۱۶۱-۱۶۴).

رهبران غرب در این مسأله که مردم روسیه نگاه ژئوپلیتیک به سیاست‌خارجی را کنار نگذارند، بی‌تأثیر نبودند. تاریخ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن به جهان‌بینی روس‌ها داشته و تحولات اوکراین محرز ساخت که چه وزن سنگینی ملاحظات تاریخی در شکل دادن به رفتار روس‌ها بازی می‌کند. در واقع تجربه‌های تاریخی، روس‌ها را در درک اقتدارگرایانه از قدرت در صحنه داخلی و اهمیت فزاینده ژئوپلیتیک در قلمرو بین‌المللی مصمم‌تر ساخته است. ولادیمیر پوتین با توجه به ویژگی‌های شخصیتی، مبانی نظری، قرائت‌های خاص تاریخی و ملاحظات سیاسی داخلی از ورای لنز ژئوپلیتیک و تاریخ حوادث اوکراین را به ارزیابی گرفت در حالی که غرب تظاهرات در میدان اسقلال (میدان یورو) در قلب کی‌یف را تجلی شکل‌گیری هویت لیبرال در میان مردم و احترام به حق تعیین سرنوشت یافته است. ولادیمیر پوتین در دنیایی زیست می‌کند که به شدت تاریخی است و رفتارها در آن متکی به قیاس‌های تاریخی می‌باشد. «همه چیز در کریمه نشانگر غرور و تاریخ مشترک ماست. اینجا محلی است که مسیحیت ارتدوکس پذیرفته شد... که زیربنای ارزش‌های انسانی، تمدنی و فرهنگی متحد‌کننده مردم اوکراین با روسیه سفید و روسیه را از قبل مشخص ساخت.» این گفته ولادیمیر پوتین به وضوح اهمیت تعیین‌کننده مناسبات تاریخی در شکل دادن به ارزش‌های حیات بخش رفتار رهبر روسیه را مشخص می‌کند. ارزش‌ها و اعتقادات نقش بارزی در شکل دادن به رفتارهای بین‌المللی رهبران ایفا می‌کنند. رفتارها و بیانات در بالاترین سطوح تصمیم‌گیری در خلأ هویت نمی‌یابند، بلکه متأثر از الگوهای ارزشی در جامعه می‌باشند (دهشیار، ۱۳۹۳: ۱۶۳-۱۶۸).

در کنار ملاحظات تاریخی توجه روسیه همیشه معطوف به عنصر ژئوپلیتیک، چه در دوران تزارها، چه در دوران شوروی و چه دوران پسا شوروی و خودآگاهی ملی، بوده است و

شاهد درهم‌تنیدگی گسترده جغرافیا یا هویت ملی در ارتباط با بسیاری از سیاست‌ها در قلمرو بین‌المللی بوده‌ایم. درک ژئوپلیتیک در بسیاری از موارد به‌عنوان اصل اساسی سیاست خارجی روس‌ها تقلی می‌شده است و براین اساس میان ژئوپلیتیک و کنش‌های روسیه رابطه دیالکتیک فراوان ملاحظه کرده‌ایم. درواقع، «منطق ارضی قدرت» به همان اندازه از اهمیت کلیدی در سیاست خارجی روسیه برخوردار است که «منطق سرمایه‌داری قدرت» برای رهبران آمریکا اهمیت دارد. روسیه از یک سو امنیت خود را در چارچوب یک نظم جغرافیایی تعریف می‌کند و از سوی دیگر فرصت را برای سلطه و بسط سلطه فرامرزی را به‌طور وسیعی در چارچوب نظم جغرافیایی امکان‌پذیر می‌یابد. با در نظر گرفتن این واقعیت است که متوجه می‌شویم چرا یک چنین اهمیتی به درک ژئوپلیتیک در طراحی استراتژیک روسیه اعطا گشته است (دهشیر، ۱۳۹۳: ۱۷۰).

جرج فریدمن معتقد است، تحولات ژئوپلیتیک اوکراین به سه واقعیت اشاره دارد؛ نخست، توان نظامی روسیه نسبت به دهه ۹۰ میلادی افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است. دوم، منافع متعارض روسیه و آمریکا که به نظر می‌رسید در دهه ۹۰ میلادی به فراموشی سپرده شده است؛ بار دیگر ظهور یافته است و سوم، هر طرف به تجدید استراتژی‌ها و قابلیت‌های نظامی خود بپردازند و برای جنگ‌های آتی متعارف و هسته‌ای احتمالی آمادگی داشته باشد. لذا در این ماجرا، اوکراین به ما یادآوری می‌کند که امکان چنین درگیری‌هایی غیر ممکن نیست (Friedman, 2014 April 8). از طرفی نیز استفن والت معتقد است، بحران‌های اوکراین چند دستاورد برای پوتین به همراه داشته است؛

۱. ایده تعویق گسترش ناتو به شرق برای مدتی طولانی و حتی برای همیشه، ۲. روسیه از اواسط دهه ۹۰ میلادی که شروع گسترش ناتو به شرق بود، مخالف این ایده بود، اما در موقعیتی قرار نداشت که بتواند اقدامی در این رابطه انجام دهد. جنگ کوتاه ۲۰۰۸ روسیه و گرجستان اولین اقدام پوتین برای ایجاد خط قرمز بود و البته در وی تمایل قابل توجهی برای ورود پیدا کردن به درگیری‌های جزئی به‌منظور گسترش نفوذ روسیه ایجاد کرد. این بار پوتین کاملاً روشن کرد که هرگونه تلاش در آینده عضویت اوکراین در ناتو و حتی عضویت در اتحادیه اروپا با مخالفت شدید روسیه مواجه خواهد شد و احتمالاً منجر به تجزیه این کشور می‌شود (Scott, March 25, 2014). از طرفی، نگاه آمریکا به تحولات ژئوپلیتیک اوکراین صرفاً در محدوده جغرافیای امنیت یا جدال ژئوپلیتیک نفوذ نبوده است، بلکه این

موضوع در ژئواستراتژی قدرت بین المللی قابل تبیین می باشد. زیگنیو برژینسکی مشاور سابق امنیت ملی آمریکا در سال ۱۹۹۷ در کتابی با عنوان «شطرنج بزرگ» آورده است؛ بدون حضور اوکراین، همه تلاش‌های مسکو برای بازسازی نفوذ خود در قلمرو سابق اتحاد جماهیر شوروی شکست خواهد خورد و آمریکا نیز تنها زمانی خواهد توانست، جایگاه خود را به‌عنوان ابرقدرت جهانی تثبیت کند که بتواند مانع ظهور ابرقدرتی دیگر در منطقه اوراسیا شود (دهشیر، ۱۳۹۳: ۱۶۷).

رویارویی روسیه با مجموعه غرب به رهبری آمریکا بر سر اوکراین شباهت‌هایی با تنش‌ها، رقابت‌ها و جنگ‌های نیابتی جنگ سرد قدیم میان بلوک شرق و غرب دارد، اما به دلیل ویژگی‌های خاص و متفاوت می‌توان این رویارویی را ظهور «جنگ سرد جدید» منهای ایدئولوژی نامید. بسیاری این شرایط را آغاز جنگ سرد جدیدی البته با معیارهایی متفاوت و در عین حال حرکت نظام بین‌الملل به سوی جهان چندقطبی و یا چندمرکزی ارزیابی می‌کنند؛ جنگ سرد جدیدی که رنگ و چهره‌ای قرن بیست و یکمی به خود گرفته است. ولادمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه با پیگیری آشکارتر و تندتر تقابل با غرب این کشور را وارد دوران تازه‌ای از روابط بین‌الملل کرده که در دوران پساشوروی بی‌سابقه بوده است. سیاست‌های پوتین مستقیم یا غیرمستقیم تحت تاثیر اندیشه‌های الکساندر دوگین<sup>۱</sup>، ایدئولوگ و نظریه‌پرداز اوراسیاگرایی (نظریه‌ای که در دوران پساشوروی شکل گرفته) قرار دارد. مطابق نظریه اوراسیاگرایی<sup>۲</sup>، روسیه به لحاظ فرهنگی به شرق تعلق دارد و باید در برابر غرب و جهان تک‌قطبی تحت رهبری آمریکا ایستاد و در اوراسیا از میان مخالفان غرب یارگیری کرد (نیکو، ۱۳۹۳). اما نکته مهم اینجا است که در مورد اوکراین به نظر نمی‌رسد، روسیه بازی بزرگتر را قربانی هدف منطقه‌ای نماید براین اساس، جنگ سرد یا نخواهد بود و یا وجهه‌ای عقلانی و محتوایی محاسبه‌گرانه، آن هم در سطوحی بسیار محدود خواهد داشت (عابدی، ۱۳۸۷: ۷۵). البته از این نکته هم نباید غافل بود که این جنگ سرد جدید و محدود همچون دوران جنگ سرد قدیم به نهایت و اوج خود نمی‌رسد چرا که به‌خاطر عواملی از جمله وابستگی متقابل و پیامدهای ناشی از فضای تحریمی و بحران اقتصادی روند تنش زدایی آغاز می‌شود و حداقل صلحی سرد میان دو طرف حکمفرما می‌گردد در عین حال در

---

1. Alexander Dugin

2. Uraianism

حوزه‌های امنیتی و منافع مشترک از جمله مساله هسته‌ای ایران و مبارزه با داعش همکاری‌ها گسترده‌تر صورت می‌گیرد.

### جایگاه اوکراین در مدار ژئوپلیتیک و امنیتی روسیه

برژینسکی معتقد است، اوراسیا در دوران جنگ سرد، صحنه اصلی رقابت دو ابرقدرت جهان بود و در عصر پس از جنگ نیز عرصه اختلاف و درگیری میان قدرت‌های بزرگ باقی خواهد ماند. برژینسکی معتقد است که قدرتی که بر اوراسیا تسلط داشته باشد، می‌تواند بر دو منطقه از مناطق سه‌گانه مهم ( که از لحاظ اقتصادی پیشرفته‌ترین مناطق می‌باشند) نظارت پیدا کند. حدود ۷۵ درصد از مردم جهان در اوراسیا زندگی می‌کنند و بیشترین ثروت فیزیکی جهان در این قلمرو واقع شده است. حدود ۶۰ درصد درآمد جهان و حدود سه‌چهارم از منابع انرژی شناخته شده جهان به اوراسیا تعلق دارد. تمام قدرت‌ها هسته‌ای جهان به غیر از یک قدرت در اوراسیا قرار دارند(واعظی، ۸۸: ۵۵).

در حقیقت استمرار اختلافات و رقابت‌های دوران جنگ سرد در دوران پس از جنگ سرد میان آمریکا به همراه اروپا در مقابل روسیه در کنار چین از دو جهت قابل تفسیر و تحلیل است: الف) به‌منظور ممانعت از ایجاد شکاف بیشتر در دو سوی آتلانتیک که ایالات متحده را به بزرگنمایی خطر استراتژیک - هسته‌ای روسیه و اقتصادی - نظامی چین تشویق نموده است. ب) از جنبه واقعی که روسیه در فکر احیای وضعیت پیشین خویش است و کنار هم قرار گرفتن این کشور با چین در پیمان شانگهای<sup>۱</sup> به مثابه نسخه شرقی ناتو و تهدید جدی برای غرب تلقی می‌کند (Brzizinski, 1997: 29-57). همچون دوران جنگ سرد رقابت‌های پساجنگ سرد هم حول یک محور ژئوپلیتیک در حال وقوع است که همانند وضعیت پیشین هارتلند تعریف شده در اندیشه مکیندر است. این محور به طور عمده شامل منطقه اوراسیا و خاورمیانه و در واقع حوزه قفقاز و خزر و خلیج فارس است. در دوران جنگ سرد اوراسیا صحنه اصلی رقابت و درگیری بود و به عقیده برژینسکی<sup>۲</sup> که یکی از طرفداران جدی بازی‌های سیاسی در اوراسیا است در عصر پسا جنگ سرد نیز مورد اختلاف و درگیری‌های قدرت‌های بزرگ باقی خواهد ماند. برژینسکی با اهمیت فراوان برای اوراسیا از

<sup>۱</sup>. Shanghai Terity

<sup>۲</sup>. Zbigniew Brzizinski



نظر ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک از گسترش ناتو به شرق و همگرایی بیشتر اروپا حمایت می‌نماید. از نظر وی عامل اصلی ژئوپلیتیک نمایانگر هژمونی آمریکا و نقش بی‌سابقه آن در اوراسیا است. وی اذعان می‌کند که هر قدرتی که بتواند بر اوراسیا مسلط شود، توانایی تهدید منافع آمریکا در خلیج فارس را خواهد داشت. از این نظر اهمیت ژئوپلیتیک اوکراین به‌عنوان دومین کشور بزرگ اروپایی واقع در سواحل شرقی و غربی دریای سیاه تا بدان جا است که برژینسکی از آن کشور به عنوان «قطار سیاست منطقه‌ای پس از گسترش» اتحادیه اروپا یاد می‌کند. برژینسکی، روسیه را خطرناکترین قدرت دانسته و هر دو قدرت روسیه و چین را رقیبانی در اوراسیا برای آمریکا می‌داند. در سطحی پایین‌تر، اوکراین، جمهوری آذربایجان و قزاقستان را به عنوان کشورهای کوچک و مهم که ایالات متحده می‌بایستی آنها را در مقابل روسیه و چین به منظور جلوگیری از تسلط بر منابع نفت و گاز و منابع معدنی اوراسیا قرار دهد، توصیف می‌کند. به تعبیر دیگر استراتژی ژئوپلیتیک ایالات متحده، جلوگیری از همگرایی و توطئه و کنترل بر تکیه هر یک از کشورها به یکدیگر از بعد امنیتی به منظور قرار دادن این کشورها در چتر حمایتی و جلوگیری از سرکشی یا همگرایی در بین خودشان بوده است. همانگونه که اشاره شد، برژینسکی در کتاب خود از منطقه‌ای به نام «بالکان-اوراسیا»<sup>۱</sup> نام می‌برد و نقشه تعیین شده برای آن در سال ۱۹۹۷ با دایره‌ای دقیق که تمامی رخدادهای منطقه در منازعات فعلی را مشخص می‌کند، منطبق می‌باشد. وی از آن به عنوان منطقه اصلی درگیری که به زودی برای تسلط بر جهان آغاز می‌شود، یاد می‌کند (Brzizinski, 1997: 29-57).

اوراسیا از نظر ژئواستراتژیک و سیستم جهانی نقطه بسیار حساسی را تشکیل می‌دهند، تضمین کنترل سیاسی این ناحیه در صدر اهداف سیاست خارجی غرب به رهبری آمریکا قرار دارد. از مهم‌ترین ابزارهای آمریکا برای سلطه بر این مناطق ژئوپلیتیک استفاده از ناتو است. غرب از گسترش ناتو به شرق سه هدف عمده دارد؛ ۱) گسترش ناتو تا مرزهای غربی و جنوب غربی روسیه و الحاق تمام جمهوری‌های تازه استقلال یافته حوزه شوروی. ۲) نزدیک شدن به مرزهای غربی و شمال غربی چین، شدن به منطقه جنوب غربی آسیا و تاثیرگذاری بر تحولات این منطقه؛ ۳) ایجاد پیوند ژئوپلیتیک حوزه دریای خزر به خلیج فارس و دریای مدیترانه (لطفیان، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

<sup>۱</sup>. Balkan-Eurasia

بر طبق نظریه مکیندریسم<sup>۱</sup> جدید دو گروه از کشورها در اوراسیا قابل مشاهده می‌باشند. گروه اول، متشکل از بازیگران ژئواستراتژیک فعال و گروه دوم، شامل قطب‌های ژئوپلیتیک هستند. عقیده برژینسکی<sup>۲</sup> بر این است که در بازی ژئوپلیتیک برتری جویانه در اوراسیا باید به نقش این گروه ملت‌ها توجه کرد. بازیگران ژئواستراتژیک فعال به آن گروه از کشورها گفته می‌شود که دارای ظرفیت و اراده ملی برای قدرت‌نمایی یا نفوذ فرامرزی به منظور تغییر اوضاع ژئوپلیتیک موجود هستند. بازیگران ژئوپلیتیک محور یا قطب ژئوپلیتیک کشورهایی هستند که اهمیت آنها ناشی از قدرت و انگیزه آنها نیست، بلکه از جایگاه حساس و پیامدهای ناشی از شرایط آسیب‌پذیر آنها برای بازیگران ژئواستراتژیک فعال سرچشمه می‌گیرد. بازیگران ژئوپلیتیک محور با ویژگی جغرافیایی خود مشخص می‌شوند. این ویژگی به آنها امکان می‌دهد، دسترسی یا عدم دسترسی به مناطق مهم و منابع استراتژیک را برای بازیگران ژئواستراتژیک فعال نمایند (واعظی، ۸۸: ۵۶).

در ۶ ژانویه سال ۲۰۰۰ میلادی، ولادیمیر پوتین در یکی از اقدامات خود به‌عنوان کفیل ریاست جمهوری روسیه، سندی را طرح و مفهوم امنیت ملی روسیه را تصویب نمود. الویت‌های موجود در این سند بدین شرح است؛ ۱. توفیق اقتصاد روسیه، ۲. توجه به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و گسترش روابط خود در زمینه امنیتی و اقتصادی با آنها و توسعه نفوذ خود در این مناطق، ۳. مبارزه با تروریسم، جدایی‌طلبی قومی، تاکید بر نقش محوری سازمان ملل در عرصه بین‌المللی، حمایت از حق حاکمیت کشورها؛ ایجاد ثبات استراتژیک و مقابله با طرح دفاع موشکی آمریکا، ۴. جلوگیری از استقرار نظام تک قطبی. روس‌ها در برداشت خود از امنیت دولت، اینگونه تعریف ارائه داده‌اند که این امر شامل یکسری اقدامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی و حقوقی است که به منظور حفظ دولت، تمامیت ارضی و شناسیایی متخاصمان کشور و نیز مخالفان داخلی انجام می‌گیرد، ارتش، سرویس‌های اطلاعاتی و همچنین ارگان‌های اجرایی دولت مسئول برقراری امنیت دولت هستند (پسندیده، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۶۰).

بر این اساس، روسیه از زمان به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ توانمندی‌های خود را گسترش داده و با جدیت در جهت احیای نفوذ در نوار جنوبی

<sup>۱</sup>. Makindrism

<sup>۲</sup>. Berzinsky

بی‌ثبات از قفقاز گرفته تا آسیای مرکزی و افغانستان کوشیده است. این احیای نفوذ با حضور غرب در مرزهای روسیه که تجلیات آن گسترش ناتو و حضور نظامی ایالات متحده در منطقه است در تزامن قرار دارد. روسیه حضور غرب را مانعی بر سر اعاده نفوذ خود در اوراسیا می‌داند. روسیه را می‌توان حداقل در مرزهای جنوبی و غربی خود یعنی در مناطقی که آشوب سیاسی و ملی‌گرایی، اهداف مسکو را با دشواری روبه‌رو می‌سازد، تجدیدنظر طلب تلقی کرد. انقلاب‌های رنگی در گرجستان، اوکراین و قرقیزستان و تلاش‌های متعاقب تفلیس و کی‌یف برای عضویت در ناتو، شواهدی از کوشش‌های غرب برای بر سر کار آوردن حکومت‌های طرفدار غرب و مخالف روسیه فراهم کرد. پوتین و دیگر مقامات روسیه متقاعد شدند که غرب در صدد است، تجربه بالتیک را در قفقاز و آسیای مرکزی تکرار نماید. در این شرایط اوراسیاگرایی در روسیه وجه بارز سیاست خارجی شد. مسکو در مفهوم سیاست خارجی روسیه در جولای ۲۰۰۸، خود را برای اولین بار قدرتی اوراسیایی و نه اروپایی توصیف می‌کند. این امر به معنای رویکرد روسیه به گسترش مناسبات خود با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و شرق و جنوب آسیا است. اوراسیاگرایی بخشی از الگوی بزرگ‌تری است که در آن کرملین از گسترش کانون‌های قدرت در خارج از ساختارهای آمریکایی - آتلانتیکی جانبداری و خود را به مثابه بازیگری فعال، اگر نه رهبر در این دسته‌بندی‌ها معرفی می‌کند. اوراسیاگرایی از منظر سیاست داخلی، دلالت بر شکل حکومتی دارد که بیش از آنکه دموکراتیک باشد، اقتدارگرا است و کمتر از جوامع آمریکای شمالی و اروپا، تکثرگرا است. لذا جوامع دموکراتیک و تکثرگرا در امتداد مرزهای روسیه تهدیدزا تلقی می‌گردند چرا که دروازه‌ای برای قدرت‌های متخاصم می‌شوند و نفوذ روسیه را در منطقه نفوذ خود تحلیل می‌برد و نیز جرقه مخالفت اقشار متوسط را درون خود فدراسیون روسیه می‌زند (Ziegler, 2010: 156-157).

در خط‌مشی‌های پوتین، زیرمجموعه اروپای شرقی، مهم‌ترین مجموعه برای روسیه و پیگیری اهداف مسکو در تبدیل شدن به قدرتی بزرگ است. کشورهای این منطقه شرکای استراتژیک محسوب می‌شوند و در مواردی مانند بلاروس، تشکیل اتحادیه سیاسی هدف‌گذاری شده است. در این منطقه اوکراین میراث عمده و عرصه پیکار مهم است. کشور اوکراین در حوزه اقتصادی به روسیه وابسته است و کرملین می‌تواند در رقابت با غرب این نقش را به فشار و نفوذ سیاسی تبدیل نماید. چنانچه اوکراین از دست برود،

امپراتوری روسیه از دست می‌رود و پوتین رویاهای خود را برای بنای دوباره روسیه‌ای بزرگ‌تر بر باد رفته خواهد دید. اوکراین با ارزش‌ترین عامل در تحقق این رویا است و به انگاره روسیه بزرگ‌تر تجسم می‌بخشد. نتیجه این پیکار تا حد زیادی به مناسبات روسیه و اتحادیه اروپا در فضای اقتصادی ارتباط خواهد داشت. شاید کلیت مساله بنای دوباره روسیه بزرگ‌تر، راه دیگری برای ایجاد اروپایی بزرگ‌تر باشد که همگان از آن استقبال می‌کنند (Nygren, 2008: 229).

از سال ۱۹۹۱، روابط روسیه و اوکراین بیشترین اهمیت را در منطقه داشته است. روسیه به لحاظ ژئوپلیتیک و ژئو اکونومیک اهمیت زیادی برای اوکراین قائل است (Moshes, 1998: 129-137). روسیه کشوری با تراکم جمعیت پایین و فاقد موانع طبیعی زیاد و دارای مرزهای هموار است. این شرایط، روسیه را در برابر تهاجم خارجی آسیب‌پذیر می‌سازد که نمونه‌های تاریخی آن تهاجمات ناپلئون و هیتلر بودند. این امر رهبران روسیه را به تکاپوی عمق استراتژیک انداخته است. روس‌ها گسترش ناتو را به شرق اروپا ناقض قول مساعد جیمز بیکر<sup>۱</sup> وزیر خارجه وقت ایالات متحده می‌دانند که گفته بود، اگر روسیه اتحاد مجدد آلمان را با ناتو بپذیرد، سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ذره‌ای به شرق توسعه نخواهد یافت. اوکراین و بلاروس پس از الحاق کشورهای بالتیک به ناتو، تنها دولت‌های حایل میان روسیه و غرب قلمداد شدند.

پوتین در نوامبر ۲۰۱۳ میان این ناتو و اتحادیه اروپا تفاوت قائل شد و در حالی که تاکید می‌کرد که مخالفتی با موافقت‌نامه میان اوکراین و اتحادیه اروپا ندارد، الحاق اوکراین به ناتو را مقوله‌ای می‌دانست که با مخالفت جدی مسکو روبه رو خواهد شد. تحولات ژئوپلیتیک اوکراین از جمله بحران‌های منطقه‌ای محسوب می‌شود که قطب‌بندی‌های قدرت را در تحرکات روسیه و آمریکا نشان می‌دهد. به همین دلیل، روسیه روابط خود را با واشنگتن به پایین‌ترین سطح آن از دوره جنگ سرد کاهش داده است. در واقع، بحران اوکراین ناشی از تغییرات سریع در ساختار قدرت و قطب‌بندی‌های آن است و از نظر ژئوپلیتیک این به ضرر روسیه است (Mills and Smith, 2014 September).

پوتین از اساس بحران اوکراین را یک کودتا از سوی غربی‌ها قلمداد نموده و از سوی دیگر معتقد است که اوکراین بهانه است تا آمریکا به‌طور عملی روسیه را در دریای سیاه

<sup>۱</sup>. James Baker

محاصره کرده و سیستم امنیتی-ارتباطی روسیه را از طریق دریای سیاه را منهدم کند. به این ترتیب، استراتژی نظامی ۶۰ ساله روسیه در دریای سیاه و آرزوی صدساله رسیدن به آب‌های گرم از دریای سیاه تا مدیترانه چنان به هم می‌خورد که قدرت مانور استراتژیک روسیه را نابود خواهد کرد. از همین رو مسکو در این قضیه، دو خطر را جدی و استراتژیک ارزیابی می‌کند؛ نخست، بسته شدن شاهراه حیاتی آبی مسکو در دریای سیاه و قدرت بزرگ نظامی روسیه در آن. دوم، دیوار به دیوار شدن با ناتو با توجه به فاصله اندک کی‌یف تا مسکو (رضائی، ۱۳۹۳). در حقیقت، تهاجم روسیه به اوکراین، تلاشی سیاسی، فرهنگی و نظامی علیه غرب می‌باشد. روس‌ها به نیروی نظامی متوسل شده‌اند؛ زیرا می‌خواهند به غرب نشان دهند که بازی تغییر کرده است و نه به این دلیل که گزینه دیگری ندارند. روسیه بر همگرایی در اوراسیای پسا شوروی تمرکز نموده است در حالی که آمریکا یک سری اقداماتی را جهت ایجاد یک خط مقدم علیه روسیه در اروپا ایجاد نموده است. دیدگاه آمریکا نسبت به روسیه بیانگر نگرانی‌های سنتی است، حتی به علت ترس و فقدان درک کافی از این کشور، روسیه به نقطه‌ای قانونی در سیاست خارجی آمریکا مبدل گشته است. تحولات اوکراین برای مسکو ضربه سنگینی قلمداد می‌شود. از دیدگاه روسیه اوکراین در دو دهه اخیر دولتی ضعیف، شکننده و اغلب غیرقابل اعتماد بوده است (Terenin, 2014 June 13).

واشنگتن سعی دارد با حضور فعال‌تر در اوکراین که به نوعی دروازه شرقی مسکو به حساب می‌آید، نه تنها نفوذ کرم‌لین در شرق اروپا را کاهش دهد، چرا حوادث اوکراین نشان داد که استراتژی غرب در این بحران، خلق تهدید معتبر و درازمدت علیه منافع اساسی روسیه می‌باشد. اما رکن اصلی استراتژی روسیه در قبال این استراتژی غرب، ایجاد تقابل در حوزه انرژی است که در صورت راهبردی شدن سیاست آمریکا در اوکراین، دست به اقدام انتحاری در حوزه نفت و گاز بزند و به این طریق رقبای خود را تحت فشار قرار دهد.

در واقع جدا از انگاره‌های هویتی، قومیتی، ملی‌گرایی و فرهنگی و استقبال ملی‌گرایان روسی و کمونیست‌های محافظه کار به طور عمده الحاق کریمه به خاطر تأمین امنیت ناوگان دریای سیاه و نیز بازگشت تاریخی و نمادین مکان‌های مهم و استراتژیک به روسیه بود (Krauthammer, February 27, 2014). بر این اساس می‌توان گفت که روس‌ها در بحران اخیر دست به محاسبات متعدد سیاسی و تاکتیکی زدند و تا حدودی هم در خنثی‌سازی اهداف غرب به‌خصوص با الحاق موقت کریمه به خاک خود موفق بودند.

تحرک اوکراین به سمت ژئوپلیتیک غرب به معنای دامن زدن به تهدیدهای امنیتی روسیه و نقض بنیان‌های امنیتی روسیه از جمله چندجانبه‌گرایی و نهادگرایی منطقه‌ای روس محور و در عین حال نقض همگرایی و دامن زدن به واگرایی و نهادگرایی آتلانتیک‌محور و غرب‌گرا در اوراسیا است (ایانوف، ۱۳۹۳). از طرفی، اوکراین غرب‌گرا ادعای نخبگان روسی، مخصوصاً پوتین را که معتقد هستند، دموکراسی به سبک غربی برای روسیه نامناسب است را تهدید می‌کند. به طور عمده تأثیر و اهمیت اوکراین برای امنیت روسیه از این جهت است که بخش شرقی اوکراین در سیطره روسیه قرار دارد و بخشی از گروه‌های روس تبار در این بخش زندگی می‌کنند (Terenin, 2014 June 13). اوکراین غرب‌گرا برای روسیه به معنای از دست دادن کنترل امنیتی حوزه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع است. روسیه در پی این است تا حوزه استراتژیک و امنیتی خود را با بلاروس و اوکراین گسترش دهد. به همین علت این کشورها معمولاً از طریق یکپارچه کردن دفاع هوایی، فعالیت‌های اطلاعاتی و تولیدات تسلیحاتی خود با روسیه، در مدار امنیتی این کشور و در راستای اهداف امنیتی آن حرکت می‌کنند. در واقع، روسیه در ازای همکاری امنیتی و ژئوپلیتیک این کشورها نیازهای انرژی و اقتصادی آن‌ها را برطرف می‌کند (Smich, 2005: 83).

### نتیجه‌گیری

باید اذعان نمود که منطقه اوراسیا (ژئوپلیتیک ارتدوکس با محوریت روسیه) یکی از حوزه‌های ژئوپلیتیک مهم در ژئواستراتژی قدرت‌های جهانی است. لذا اهمیت این منطقه و اقدامات یکجانبه‌گرایانه آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد ناخشنودی روسیه را به دنبال داشته است. برای روس‌ها اوکراین کشور مهمی در منطقه اوراسیا است که از منظر ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک دارای فوق‌العاده مهم است. در میان شاخص‌های گوناگون، نقش عوامل ژئوپلیتیک در دیپلماسی اوکراین چشمگیرتر است. علاوه بر آن دیپلماسی اوکراین به واقع متأثر از شناسه‌های ژئوسایکولوژیک و میراث ژئوهیستوریک آن است. ژئواستراتژی در سایه ژئوپلیتیک غرب‌گرایی گرایش عمده ژئوپلیتیک اوکراین پس از استقلال را تشکیل داده است. در این میان اتحادیه اروپا و آمریکا در دورنمای تحولات ژئواستراتژی جهانی، همچنان از نقش‌پذیری هسته مرکزی برخوردار است. از دیگر سو، رادیکالیزه شدن تحولات داخلی اوکراین در سال‌های پس از استقلال ماهیتی ایدئولوژیک، هویتی و ژئوپلیتیک دارد.

نشانه‌های رقابت ژئوپلیتیک را می‌توان در روابط روسیه - اوکراین و غرب - اوکراین و رقابت روسیه و غرب در منطقه اوراسیا جستجو کرد. نشانه‌های ایدئولوژیک نیز ریشه در تضادهای قومی و زبانی منطقه‌ای در اوکراین دارد. در قرن ۲۱ و در سال‌های پس از فروپاشی ساختار دوقطبی، تحولات ژئوپلیتیک اوکراین تحت تأثیر نشانه‌های فرهنگی و هویتی قرار گرفته است. برای تحلیل نقش اوکراین و تحولاتی که پس از استقلال صورت گرفته باید ملاحظات تاریخی و الزامات ژئوپلیتیک را در مورد رهبران روسیه و هویت و فضای ذهنی آنها را در نظر گرفت، بر این اساس آشکار است که گره‌های تاریخی اوکراین و روسیه موجب حساسیت شدید روسیه در مقابل الحاق به اتحادیه اروپا و پیوستن به ناتو می‌گردد تا جایی که منجر به اقدام نظامی و در نهایت الحاق کریمه به روسیه گردید. در حقیقت، روسیه پوتین در درک و فهم ژئوپلیتیک هویت خود، نظر به ارتباط این مساله با مکان، فضا و تاریخ، حوزه شوروی سابق را حیات خلوت خود قلمداد می‌نماید و هویت خود را با اوراسیا گره زده است. در واقع، تحولات اوکراین نشان داده است که مولفه‌های هویتی در سال‌های پساجنگ سرد از اهمیت و نقش ویژه‌ای در شکل‌بندی قدرت برخوردار است. نظر به جمعیت اوکراین باید اذعان نمود مولفه‌های هویتی، جمعیتی و اجتماعی آثار خود را در فرایندهای بین‌المللی برجای می‌گذارند. از طرفی، رشد جمعیت می‌تواند زمینه پوشش معمای امنیت را در مناطق بحرانی فراهم نماید. این گونه نشانه‌ها در نهایت باعث تشدید هراس، تحریک بی‌اعتمادی و منتفی شدن امکانات موجود برای ایجاد بستر لازم برای همکاری و اعتماد بین روسیه، آمریکا در محیط‌های منطقه‌ای از جمله شرق اروپا را باعث می‌گردد. روسیه و آمریکا هرکدام نسبت به تحرک راهبردی یکدیگر هراس دارند این نشان‌دهنده آن است این مساله، عامل ایجاد جنگ سرد جدید حتی محدود و معمای امنیت در روابط این قدرت‌ها است. بحران کریمه و الحاق آن می‌توان نشانه‌های جدیدی از بحران امنیتی در محیط راهبردی را ایجاد نماید. بر این اساس نشانه‌های جدیدی از رقابت‌های تسلیحاتی و صلح مسلح نوین در روابط قدرت‌های بزرگ ممکن خواهد بود. بحران منطقه‌ای اوکراین تأثیر امنیتی خود را در روابط راهبردی و ژئوپلیتیک روسیه، آمریکا و اتحادیه اروپا برجای گذاشته است. تهدیدی که در این زمینه وجود دارد از هم پاشیدن رژیم پیمان استارت جدید است. تحولات اوکراین نشان‌دهنده این نکته است که در فضای پسا جنگ سرد، موضوعات امنیتی در چارچوب مولفه‌ها و شاخص‌های هویت، فرهنگ و اقتصاد سیاسی انعکاس داده می‌شود. در حالی که

موضوعات بحران‌زا برای کشورها، متحول شونده هستند. نکته مهم این است که موضوعات امنیتی با مولفه‌های قومی، هویتی و اقتصادی و راهبردی ارتباط نزدیکی دارد آنچنان که در تحولات اوکراین نیز این عوامل خود را به خوبی نشان داد و بر این اساس کنترل فرایندهای محیط بحرانی نیازمند این است که شکل‌بندی جدیدی از معادله قدرت را بر اساس پیوند با سایر موضوعات امنیتی ساماندهی نمایند.



## منابع و مأخذ

- افضلی، رسول و همکاران (۱۳۹۳)، «قلمرو سازی گفتمانی در ژئوپلیتیک»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سه، شماره چهار، زمستان.
- ایانف، الکساندر (۱۳۹۳)، «تحولات اوکراین و اقدامات آمریکا»، سخنرانی، مهرماه، موسسه مطالعات آمریکا.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۹۱)، «رویکرد سیاست خارجی روسیه از سال ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱» پژوهشنامه روابط بین الملل، شماره ۲۵، پاییز.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۶)، نگاهی به ماهیت استراتژی آمریکا در خاورمیانه، قابل دسترسی در: <http://geopolitic.blogfa.com>
- بشیریه، حسین (۱۳۸۳)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی»، موسسه تحقیق و توسعه علوم انسانی، تهران.
- پسندیده، سمیه (۱۳۹۲)، «همکاری‌های امنیتی ایران و روسیه، زمینه‌ها و چشم‌اندازها»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره اول، بهار.
- حضا، نیا، ناصر (۱۳۹۳)، «معادلات قدرت در محیط امنیتی قفقاز»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۸، شماره ۱.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۸) «تحلیلی بر قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی در مقایسه با خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۷، پاییز.
- دهشیر، حسین (۱۳۹۳)، «ریشه‌های رویارویی آمریکا و روسیه در بحران اوکراین»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره سوم، شماره دوم، تابستان.
- طاهری ابوالقاسم، فرهمند، بهراد (۱۳۹۳)، «نقش تعامل و تقابل سیاست خارجی آمریکا و روسیه در توسعه منطقه قفقاز جنوبی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال دهم، شماره ۲۹، زمستان.
- عسگرخانی، ابومحمد، ثمودی پپله وردی، علیرضا و یاسر نورعلیوند (۱۳۹۲)، «حوزه‌های همکاری و اختلاف روسیه بل ناتو پس از جنگ سرد»، فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی، سال ششم، شماره ۱۲، بهار و تابستان.
- عابدی، مهدی (۱۳۸۷)، «اوراسیا و بازتولید عقلانی جنگ سرد (جابجایی پارادایم منازعه)»، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۳، پاییز.
- کولایی، الهه (۱۳۸۵)، سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.

- لاکوست، ایو، ژیلین بئتریس، (۱۳۷۸)، *عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلیتیک*، ترجمه: علی فراستی، تهران، نشر آمن.
- لطفیان، سعیده (۱۳۸۳)، «اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک اوراسیا»، فصلنامه فرهنگ اندیشه، شماره ۵، بهار.
- واعظی، محمود (۱۳۸۸)، *منافع روسیه و غرب در آسیای مرکزی و قفقاز و نقش تشکلهای چندجانبه*، تهران، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، گروه مطالعات اوراسیا.
- نیکو، حمید (۱۳۹۳)، *نبرد ژئوپلیتیک غرب و روسیه، سناریوهای پنج‌گانه، از جنگ سرد جدید تا صلح سرد جدید*، قابل دسترسی در:

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13931012000726>

- Agnew, Jhon (2003). " *Geopolitics: Revisionning World politics*", London, Routledge.
- Berzhinsky (1977), *The Grand Chessboard: American Primacy and It's Geostrategic Implications*, New York, Basicbooks.
- Alpher, Yossi (2014) "The Ukraine/Crimea Crisis: ramifications for the Middle East" Noref: Norwegian Peacebuilding Resource Center, April, pp1-16.
- Cameron, Fraser (June 2014), "What Now for EU-Russia Relations?", *World Commerce Review*.
- Friedman, George (2014), "Perspectives on The Ukrainian Protests", Stratford Global Intelligence, Available at: <http://www.stratfor.com>, Accessed on: 2016/01/24.
- Karoline, Par, (2001), Postel-Vinay; Géographie et pouvoir, *Critique Internationale*, Janvier.
- Krauthammer, Charlese, (February 27, 2014). "Putin's Ukraine Gambit" available at: <http://www.nationalreview.com/article/372204/putins-ukraine-gambit-charles-Krauthammer>.
- Mamadouh V.D. (2004), *Framing the European Union as a geopolitical actor*, *Geopolitics*, Section 28, University of Amsterdam.
- Macfarlane, Neil (2006), "The R in BRICS: Is Russia an Emerging Power?", *International Power*. 82.1.
- Moshes, A (1998), "Conflict and Co-operation in Russo-Ukrainian Relations", in Coppeters, B., Zverev, A. and Trenin, D. (eds) *Commonwealth and Independence in Post-Soviet Eurasia*. London, Portland: Frank Cass.
- Norberg, Johan & Fredrik Westerlund. (April 2014), "Russia and Ukraine: Military-Strategic Options, and Possible Risks, for Moscow", *RUFUS Briefing*. NO22.
- Nygren, Bertil. (2008). *The Rebuilding of Greater Russia Putin's Foreign Policy Towards the CIS Countries*, New York: Routledge.

- Nikolskyi, Aleksey (2016), Vladimir Putin on Foreign Policy: Russia and the Changing World, Available at:<http://valdaiclub.com/politics/39300.html>, Accessed on: 201.6/08/06.
- Raquel, Rodriguez ,(2005), *GEOPOLÍTICA CRÍTICA: EL PACTO IBÉRICO DE 1939* Garoz Universidad Complutense de Madrid Geo Crítica Scripta Universidad de Barcelona Vol IX.
- ÓTuathail, G. (1996), “*Thinking Critically About Geopolitics.*” in *The Geopolitics Reader*, Ed. Gearóid ÓTuathail, Simon Dalby, and Paul Routledge, New York: Routledge.
- O’Tuathail, G. (2002), *Theorizing Practical Geopolitical Reasoning: The Case of United States Response to the War in Bosnia*, Political Geography.
- O’Tuathail & Dalby, (1998), *Rethinking Geopolitics*, London: Routledge.
- Schmitz, Andrea and Alexander Wolters (2012), “Political Protest in Central Asia: Potentials and Dynamics”, SWP Research Paper, 2012/ RP (2012).
- Smith, Ben and Mills (September 2014), “Ukraine: Towards a Frozen Conflict?”, International Affairs and Defense Section. Available At: <http://www.parliament.uk/business/publications/research/briefingpapers/SN06978/ukraine-towards-a-frozen-conflict>, Accessed on 16 /09/ 2016.
- Shearman, Peter (2010), “History, Russia and the West, and Cold Wars”, in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York: Palgrave Macmillan.
- Pascal, Venier, (2004), *The Diplomatic Context: Britain and International Relations around 1904*. <http://pascal.venier.free.fr/venier2004>
- Subtelny, Orest (2000), *Ukraine: A History*, Toronto, University of Toronto Press.
- Smich, Rupert (2005), *The Utility of Force* (London: Allen Lane).
- Trenin, Dimitry; Lipman, Maria and Malashenko, Alexey (2014), *The End of an Era in EU-Russia Relations*, *Carnegie Moscow Center*, May, Available at:[http://pdc.ceu.hu/archive/0006796/01/Carnegie\\_eurussia\\_2013.pdf](http://pdc.ceu.hu/archive/0006796/01/Carnegie_eurussia_2013.pdf), Accessed on: 2014/08/06.
- Walter J. (2002), *Semester Geographie Kritische Geopolitik – eine engagierte Wissenschaft?* Heiko Schmid Geographisches Institut Ruprecht-Karls-Universität Heidelberg.
- Wendt, Alexander(2004) ”The States as Person in International Theory “,*Review of International Studies*.Vol.30.
- Ziegler, Charles E (2010), “Aims and Means in Russian Foreign Policy”, in: Roger E. Kanet (ed), *Russian Foreign Policy in the 21st Century*, New York:Palgrave Macmillan.